

ارزیابی چالش‌های نظری و فلسفی دیوان کیفری بین‌المللی

فریدون جعفری^۱

چکیده:

پس از پذیرش اساسنامه روم در پایان قرن بیستم موجی از بیم‌ها و امیدها در مقابله با بی‌کیفری و اعمال عدالت جهانی نسبت به خطرناک‌ترین جانیان، محافل علمی و جامعه مدنی جهانی را در بر گرفت. در این راستا حامیان با تکیه بر حمایت اکثریتی شهروندان جهانی، پایان ددمنشی و بربریت و پیشگیری از فجایع هولناک جنگ‌های جهانی و یوگسلاوی و رواندا را نوید می‌دادند. اما در مقابل گروهی با دیده تردید نگریسته و با اشاره به چالش‌های بی‌شمار فراروی دیوان حصول به اهداف تبیینی را ناممکن یا دشوار انگاشته و با نگرش بدبینانه آینده آن را محکوم به شکست می‌دانند. چالش‌های متعددی در این زمینه مطرح شده که در میان آنها با عنایت به اهمیت نوع نظری و فلسفی در شاخه‌های علوم انسانی و اثری که بر عملکرد کلی نهاد بر جای می‌گذارند، در این مقاله به ارزیابی چالش‌های نظری که بدنبال ایجاد اختلال در راه عملی شدن ایده تعقیبی دیوان بوده و تحت عنوان آسیب‌های پیش‌رو تبیین می‌گردند پرداخته شده تا از لحاظ انطباق یا عدم انطباق با واقعیت بیرونی مورد تحلیل واقع گردند.

واژه‌های کلیدی: دیوان کیفری بین‌المللی، اساسنامه روم، چالش‌های نظری و فلسفی، جامعه جهانی، جنایات بین‌المللی

طرح بحث

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های علوم انسانی و اجتماعی (فلسفه، حقوق، جامعه‌شناسی و غیره) با علوم تجربی، با وجود تمام تلاش‌هایی که از آغاز عصر خرد برای تقریب آن‌ها و استفاده از ابزارها و مفاهیم علوم تجربی برای ارزیابی علوم اجتماعی توسط دانشمندان چون اگوست کنت [1] فرانسوی و اخلاف ایشان صورت گرفته، عدم امکان ارائه‌ی فرضیه‌های قابل نفی و اثبات و غیرقابل بحث و تردید در علوم انسانی است. هر نظریه‌ی اجتماعی و فلسفی قطعاً بخشی از حقیقت را شامل شده به همین دلیل به سهولت از جانب دیگران قابل انکار و تردید

^۱ - استادیار گروه حقوق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا

خواهد بود. در تعبیری رسا، علوم انسانی و حقیقت آن همانند کوه یخ شناور در آب فرض شده که تنها بخش ناچیزی از آن در معرض دید و مشاهده بوده و قسمت اعظم آن از انظار پنهان می‌باشد. بنابراین وجود اختلاف نظر و عقیده در مسایل انسانی بویژه وقتی در ابعاد جهانی و به دنبال تحقق اهداف و آمال جمعی و همگانی هستند، گریزناپذیر و قابل پیش بینی بوده است. اما در ارائه‌ی آن‌ها به دو مطلب باید توجه خاص شود:

§ نظر ارائه شده از سفسطه و عناد عاری بوده و باید با ضوابط و معیارهای حداقلی هر شاخه‌ی علوم اجتماعی هماهنگ بوده و برخوردار از استدلال و دلیل عقلایی و متعارف باشد. به عبارت دیگر با خیال‌پردازی یا اوهام ذهنی متفاوت باشد.

§ در هر حال منجر به نادیده گرفتن دیدگاه‌های اکثریتی در عمل نینجامد. به عبارت دیگر اگر نظر و عقیده ابراز شده با تمام پایه‌های عقلایی و متعارف آن مورد پذیرش اکثریت قرار نگرفت، نباید عامل و علتی برای صاحب‌نظر یا پیروان اقلیتی برای کرنش در برابر نظر و عقیده‌ی اکثریت اجتماع گردد. از طرفی هیچ دو انسانی یافت نمی‌شوند که حتی اگر از یک یاخته ایجاد شده باشد، انطباق کامل با همدیگر داشته باشند، اما مسلماً وجوه اشتراک و قدرمقیقن‌هایی در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد که تمام سعی و تلاش علوم اجتماعی شناساندن و کشف وجوه مشترک مزبور در ابعاد مختلف زندگی جمعی است، همان نیازها و هرم ترسیمی از جانب مازلو که در قعر آن‌ها نیازهای فیزیولوژیک و در رأس آن‌ها حصول به کمال انسانی مشهود است و مسلماً با اندکی تغییر در جایگاه‌های آن‌ها در سطح اجتماعی نیز قابل تسری می‌باشد و هیچ انسان یا جامعه‌ای نمی‌تواند مدعی بی‌نیازی از اغلب آن‌ها باشد. با در نظر گرفتن مطالب فوق به ایرادها و ابهام‌های نظری و عقیدتی و فلسفی متعددی که در خصوص اساسنامه و دیوان کیفری بین‌المللی از جانب اهل قلم و نویسندگان این حوزه تشریح و احصا شده است، می‌پردازیم.

1. عدم انطباق با واقعیات دنیا (آرمانی بودن)

بخش اعظمی از منتقدان اساسنامه با در نظر گرفتن اهداف تعیین شده در مقدمه، این سند را محکوم به آرمان‌گرایی نموده و معتقدند که اهداف والای بشری مذکور در اساس‌نامه در طول زندگی چند هزار ساله‌ی بشری همیشه به عنوان آرمان مطلوب انسان‌ها بوده و تمام تلاش جوامع انسانی نیز اصولاً باید معطوف تحقق آن‌ها باشد (Einar, ۲۰۰۰: ۸۳-۸۵) ولی در نهادی که برای جامعه‌ی واقعی و محصور در شرایط ملموس و عینی، ایجاد می‌گردد، توسل به دیدگاه‌های آرمانی، چیزی جز شکست را حاصل نخواهد داشت (M. Cherif Bassiouni, Christopher. L, 1992: 158) یا برخی دیگر از منتقدان با اشاره به رویایی بودن اغلب آرمان‌های اساس‌نامه، بالاخص با توجه به اظهارنظرهای حامیان آن‌ها و مبالغه و اغراق شدید در نگاه به دیوان، معتقدند که این الفاظ و عبارات شاید در ظاهر و بر روی کاغذ زیبا و شیوا به نظر برسد، ولی مسلماً دیوان را از رویکرد واقعی دور نگه داشته و سبب می‌گردند که دیوان به نهاد قضایی انتزاعی، تحت عنوان «دادگاه رویاها»^۱

۱. Court of Dream

تبدیل گردد و گویی برای جامعه، جهانی مجرد و خیالی ایجاد شده که با واقعیات زندگی جمعی و جهان فعلی کاملاً بیگانه است. در همین زمینه آمده است: «نهادهای جدید با گستره‌ی جهانی، اغلب دارای انتظارات آرمانی خاصی هستند تا به عنوان راهبرد جدید مقبول واقع گردند، مسلماً دیوان کیفری بین‌المللی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است» (William. W. B. With, 2008: 59). اظهارنظرهای مشابه موارد بالا در نوشته‌های تقریباً اکثر کسانی که اقدام به بررسی چالش‌های اساس‌نامه نموده‌اند، قابل مشاهده است. در کنار نظرات فوق که در حقیقت برگرفته از اهداف تبیینی خود اساس‌نامه به شرح مذکور در مقدمه است، گروهی از منتقدان ضمن پذیرش اهداف مذکور به عنوان مراحل کمال زندگی جمعی بشری، معتقدند که حصول به این اهداف بدون از میان برداشتن زمینه‌های جمعی و موانع دستیابی به آن‌ها به هیچ عنوان فراهم نشده و ضمن هم-داستان شدن با کسانی که اساس‌نامه و دیوان را به آرمان‌گرایی صرف محکوم می‌نمایند، معتقدند که در دنیایی که فقر و فلاکت و گرسنگی جمعیت بیش از یک سوم جهان را تهدید جدی می‌نماید و در حدود بیش از هفتاد درصد از جمعیت دنیا در شرایط نابسامان اقتصادی و زیرخط فقر یا بر روی آن زندگی می‌نمایند، چگونه می‌توان انتظار رعایت حقوق بشر و بشردوستانه را اصل و پایه قرار داد، این گروه در حقیقت به مصداق حدیث نبوی از پیامبر اکرم (ص) اشاره دارند که می‌فرمایند: «کاد الفقر ان یكون کفرا» یا مثل معروف ایرانی که «شکم گرسنه قانون ندارد» لذا عنوان می‌نمایند «وضع قانون و مقررات جهانی بدون توجه به شرایط و واقعیات اجتماعی در ایجاد نهادی بین‌المللی (مانند دیوان) آن را محکوم به شکست نموده و فایده‌ای برای جامعه نخواهد داشت ... بنابراین عدم توجه به همبستگی حقوق، سیاست و اخلاق در سطح بین‌المللی روشی است که ممکن است سبب گردد، دیوان پیشرفتی منحرف‌کننده و بی‌اثر یا خطرناک مبتنی بر آرمان‌گرایی نماید.» (Catherine. Lu, 2006 in Joanna Harrington and ... : 193) یا در خصوص اعمال عدالت جهانی از اهداف مهم اساس‌نامه معتقدند که: «عدالت جهانی لزوماً انجام مجازات در برابر جرایم (بین‌المللی) نیست، بلکه توزیع منصفانه‌ی کالاها و مواد اجتماعی و تأمین کامل منافع حیاتی و حقوق اساسی افراد بویژه فقیرترین آن‌ها نیز بخش قابل توجهی از آن است.» (Ibid: 194) یا در خصوص تلقی فقر و بی‌عدالتی به عنوان شکلی از خشونت ساختاری گفته شده است: «مردم توانایی قتل عام همدیگر را با بمب و موشک دارند، ولی ساختار نامناسب اقتصادی به همان اندازه کشنده بوده و مستلزم واکنش جمعی و همگانی است. به عنوان مثال در قحطی ایرلند میلیون‌ها نفر در مرگی خاموش کشته شدند، در همگن‌سازی استالین، در جهش و نهضت عظیم مائو در کره شمالی و بسیاری دیگر از مناطق جهان فاجعه‌های انسانی رخ داده که گرسنگی جهانی نیز یکی از تبعات آن اقدامات و حتی ویرانگرتر از آن‌ها سبب از ریشه کردن انسان‌ها شده است.» (Thomas. W. Pogge, In Ibid: 247) به همین دلیل اساس‌نامه و دیوان را از نهادهایی می‌دانند که با وجود اینکه هنوز به نحو کامل ایجاد نشده، منتهی به ناکامی شده یا بلافاصله پس از چند برهه‌ای دلگرم کردن گروه معدودی از حامیان عدالت جهانی، به شکست خواهد انجامید. اما بدون اینکه بخواهیم پاسخی مستحکم به چالش مطروحه بدهیم و از تفکر اساس‌نامه در برابر انتقادات صریح و مستحکم دفاع کنیم، توجه به چند نکته را در این زمینه به منظور تشریح بهتر نهاد دیوان در تقابل با چالش مذکور، جلب می‌نماییم:

- اغلب انتقادات وارده از طرف طیف دوم مبنی بر مباحث مربوط به فقر و بی‌عدالتی از مشکلات مهم کل جهان انسانی بوده و صرفاً متوجه اساس‌نامه و دیوان نیست. به عبارت دیگر کلیه‌ی ساختارهای ملی و

بین‌المللی و در حقیقت اهداف آرمانی حکومت‌های داخلی یا جهانی، به دنبال تأمین شرایط زندگی و رفاه برای همه به صورت مساوی هستند. لذا انکار نهادی که فقط بخش کوچکی از ساختار عظیم اجتماعی را تشکیل می‌دهد، به نظر نمی‌رسد که استدلال معقول و متعارفی باشد. از طرفی هیچگاه بنیان اساس‌نامه عنوان ننموده‌اند که به دنبال حل همه معضلات جهان با ایجاد دادگاهی معاهده‌ای و رضایت‌محور هستند، بلکه هدف صرفاً تکمیل پروژه‌ی مجازات ناقضان حقوق اساسی بشریت و مرتکبین جنایات بین‌المللی هست. در قیاس با جامعه‌ی داخلی به نظر نمی‌رسد که هیچ انسان متعارفی به دلیل وجود فقر و فلاکت در میان اکثریت اعضای جامعه، معتقد به رهاسازی جرم و جنایت و عدم مقابله با مجرم باشد، بلکه قطعاً این تکلیف در عرض تکالیف دیگر، ارتقای وضعیت بشری را به دنبال دارد.

- آرمان‌گرایی بر خلاف آنچه منتقدان عنوان می‌نمایند، همیشه مذموم و نامطلوب نبوده و اصولاً یکی از دلایل پیشرفت‌های بشری، آرمان‌گرایی‌های پیشینیان بوده است. زیرا در صورت نبود آرمان در هر اجتماع و نهادی مسلماً جامعه‌ی مذکور دچار یکنواختی و رکود و ایستایی خواهد شد. بنابراین ترتیب دادن آرمان‌های متعال برای بشریت و زندگی بشری در صورتی که ساختارها نیز منطبق بر مسیرهایی باشند که بشر را به آن آرمان‌ها نزدیک می‌نماید، می‌توانند مفید و سازنده باشند. لذا به فرض مثال وقتی اساس‌نامه یکی از آرمان‌های خود را پایان دادن به فرهنگ بی‌کیفری عنوان می‌نماید، در حقیقت خط سیر و حرکت حقوق بین‌الملل کیفری را در نیل به آرمان مذکور مشخص می‌نماید. البته مسلم است که آرمان‌گرایی صرف، بدون فراهم دیدن ساختارها به توهم و خیال‌پردازی می‌انجامد.
- ملاحظه‌ی اهداف و غایات تعیینی برای اساس‌نامه و دیوان در مقدمه‌ی با ارزش آن، حاوی مطالب غیر واقعی و آرمان‌گرایانه‌ای که منتقدان عنوان می‌نمایند، نیست، زیرا اهدافی چون پایان دادن بی‌کیفری، مبارزه با جنایات شدید بین‌المللی، پیشگیری از تکرار جنایات شدید بین‌المللی، تذکار تکلیف دولت‌ها در محاکمه و تعقیب جنایات شدید بین‌المللی، تضمین احترام دائم به عدالت بین‌المللی، اگر در چارچوب حقوق کیفری تفسیر و تعبیر گردند، نه تنها آرمانی محسوب نمی‌شوند (Einar. Fife, op.cit: ۸۵) بلکه حاوی ضروریات زندگی اجتماع، در سطح جهانی و بین‌المللی بوده و در حقیقت به دنبال تبیین این مطلب هستند که اگر دولت‌ها در گستره‌ی جهان به دنبال همزیستی مسالمت آمیز هستند، باید از اصول و استانداردهای حداقلی جهانی تبعیت نموده و در فعالیتهای جمعی دنیا مشارکت نمایند. در خصوص تأمین عدالت بین‌المللی نیز اگر با همین نگرش اقدام به ارائه‌ی تفسیر گردد، مسلماً مقصودی جز احترام به عدالت و اجرای آن نمی‌تواند مورد نظر باشد.

- آرمان مربوط به حالتی از زندگی جمعی است که حصول به آن مورد خواست و مطالبه باشد، ولی بنا به دلایل و موانعی، عملاً نیل به آن ممکن نباشد. حال آیا در خصوص غایات مذکور در اساسنامه که در حدود 140 کشور آن را امضا نموده و 114 کشور اقدام به تصویب آن کرده‌اند، به عبارت دیگر خواست عمومی حداکثری برای عملی نمودن ایده‌ها و اهداف آن در اراده‌ی قریب به دو سوم از کشورهای کوچک و بزرگ دنیا متبلور شده است، می‌توان گفت که هنوز آرمانی است؟! آیا اگر کلیه‌ی تصویب‌کنندگان که اصولاً اخلاق و قانون بین‌المللی حکم می‌نماید که باید بر اساس تعهدات پذیرفته شده‌ی خود عمل نمایند، اقدام به اجرایی کردن ایده‌ها و اهداف مترقی اساسنامه در داخل کشورها بنمایند، باز هم می‌توان گفت که اساسنامه سندی آرمانی و دور از حقیقت و واقعیت است؟
- اساسنامه و دادگاه ایجاد آن به یکباره و در اثر تحول فکری ناگهانی ایجاد نشده که انگ آرمان‌گرایی به آن زده شود، بلکه نتیجه یک قرن کوشش، مطالعه و پژوهش برترین نخبه‌های روشن بین و نیکاندیش جهانی است و به عنوان عکس‌العمل دیرهنگام به جنایات و مظلومی است که بر بشریت در طول قرن اخیر رفته است و هدف آن نیز در درجه‌ی اول پیشگیری از چنین جنایات و واقعیات غیرقابل انکار زندگی جمعی و جهانی است. به عبارت ساده‌تر اساسنامه دربردارنده‌ی پروژه‌ی جهانی‌سازی حقوق کیفری بین‌المللی یا جهانی برای مقابله با واقعیات و عینیات پروسه‌ی جهانی‌شدن است، لذا اگر جهانی‌شدن را کاذب و غیر واقعی بدانیم و تبعات منفی آن را در زندگی جمعی در هیئت جرایم بین‌المللی نادیده انگاریم، در آن صورت آرمانی دانستن اساسنامه و دادگاه نیز می‌تواند موافق با واقعیت جامعه‌ی انسانی در گستره‌ی جهانی باشد. در حالی که مسلماً هر انسان معقول و متعارفی هیچ شکی در واقعی پنداشتن جهانی‌شدن ندارد یا اگر زیاده‌روی‌های رؤسا و مقامات کشورها و صاحبان در قتل‌عام قربانیان بی‌عدالتی‌های جهانی (فقرا و گرسنه‌ها) که اغلب در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه صورت می‌گیرد یا نقض حقوق و آزادی‌های اساسی آن‌ها واقعیت نداشته باشد، می‌توان بر این عقیده بود که دیوان خیال‌پرداز است. اما از منتقدان طیف دوم باید پرسید آیا سیر نمودن فقرا و گرسنگان در ارجحیت است یا تلاش برای حفاظت از تمامیت انسانی آن‌ها، لذا در عین این که هیچ کسی منکر وجود فقر و هلاکت در جهان نمی‌باشد و تمام کشورهای غنی و ثروتمند، باید مشارکت فعالی در از میان برداشتن آن نمایند، قطعاً هیچ انسانی نیز نمی‌تواند مخالف کنترل زیاده‌روی‌های قدرت‌های استبدادی گردد که شاید یکی از دلایل فقر و بیچارگی اتباع آن‌ها وجود ایشان در رأس حکومت آن‌ها باشد، بطوری که منابع خدادادی کشور را برای گروه اقلیت و مزدوران خود به یغما می‌برند تا سیطره‌ی استبداد و خفقان خود را در سطح دولت و سرزمین تحت حکومت، بیشتر بگسترانند.

وقتی از نهادی جهانی سخن می‌گوییم اولین و بدیهی‌ترین ویژگی که به ذهن متبادر می‌گردد، حضور فعال و مؤثر کلیه نظام‌های حقوقی جاری جهان در پی‌ریزی ساختارها، راهبردها و رویه‌های نهاد مذکور است (Malcolm. Shaw, ۱۹۹۸: ۶۵-۶۶). آنچه در این مسیر می‌تواند ابزار بسیار کارآمد محسوب گردد، استفاده از راهبرد حقوقی تطبیقی است، روشی که باید فراتر از تقریب سطحی عمل نموده و نیازمند تحلیل ساختاری وجوه اشتراک و افتراق نظام‌های مختلف جهانی و فلسفه و علت ایجاد وجوه مذکور باشد. در این مسیر همچنین باید به گونه‌ای عمل شود که هم از آسیب «نسبی‌گرایی حقوقی» ایمن حاصل شود و هم مانع تحقق «هژمونی و امپریالیسم حقوقی» گردد (Mirielle. Delmas. Marty, 2003: 13). لذا بسیاری از منتقدان اساس‌نامه معتقدند که در تدوین آن رویه‌ی فوق‌عملی نگشته و در استخراج اصول و قواعد لازم جهانی و بین‌المللی به همه‌ی نظام‌های حقوقی موجود در دنیا توجه کافی مبذول نگشته است (Antonio. Garapon, 2004: 719-720) در این زمینه گفته می‌شود که متخصصان حقوق کیفری فعال در جریان مذاکرات مقدماتی اغلب فقط نمایندگان دو نظام غربی کامن‌لا^۱ و سیویل‌لا^۲ بوده و به همین دلیل حاصل و برآیند مذاکرات نیز چیزی جز ایجاد سامانه‌ای انحصاری برای اساس‌نامه متشکل از دو نظام فوق‌نمی‌باشد (Philippe. Kirsch and John. T. Holmes, 1998: 6-8) و حتی این ویژگی را از امتیازات منحصر به فرد اساس‌نامه می‌دانند. (ویلیام. ا. شیت، ۱۳۸۴: ۱۲۷ و ۱۲۸) در همین ارتباط یکی از منتقدان معروف دیوان می‌نویسد: «عبارات و مفاهیم اساس‌نامه بسیار کلی و مبهم هستند، بطوریکه امکان بهره‌برداری مطلوب از آن‌ها در حقوق کیفری جاری در میان انسان‌های دارای عقاید متنوع، به صورت هماهنگ و یکنواخت مشکل خواهد بود، همچنین تفاوت دیدگاه‌های متنوع در زمینه‌های کیفری مطرح نشده و صرفاً دیدگاه آمریکایی-اروپایی را در تبیین ضروریات زندگی اجتماعی با نادیده گرفتن انشعابات و شاخه‌های فرهنگی ترویج می‌دهد. دیدگاه‌های مسلمانان و چینی‌ها نمی‌تواند مورد اغماض باشد.» (Erik. K. Leonard, 2005: 164-165) در نظر این گروه ملاحظه دلایل مخالفان اصلی اساس‌نامه (بجز آمریکا که دلایل منحصر به فردی دارد) حاکی از آن است که اغلب آن‌ها از لحاظ مبانی اساسی از حقوق کیفری متفاوتی از حقوق شناخته شده غرب بهره جسته و شاید بتوان گفت که یکی از دلایل اصلی مخالفت آن‌ها عدم اشاره یا عدم توجه به ویژگی‌های خاص حقوق کیفری داخلی آن‌ها بوده است. این گروه از منتقدان اساس‌نامه با وجود پذیرش ظاهری توجه به نظرات نظام‌های مختلف حقوق کیفری جهانی در ماده‌ی ۲۱ اساس‌نامه معتقدند که این اشاره صرفاً شعاری بوده و با توجه به اینکه زبان غالب بین‌المللی انگلیسی بوده و متخصصان تأثیرگذار بین‌المللی نیز اغلب کسانی هستند که جز سیستم داخلی یا در بهترین حالت سیستم حقوقی داخلی کشورهای همسایه، حکومت خودشان اطلاعات و آشنایی با سایر سیستم‌ها ندارند، لذا این نوع قاعده‌سازی عملاً بی‌تأثیر بوده و نمی‌تواند کمکی به اساس‌نامه در همگرایی میان همه نظام‌های جهانی نماید (Mohamed. Elewa. Badar, ۲۰۰۸: ۱-۲). برخلاف نظر نویسندگان بزرگی که بر این جنبه از کارکرد هماهنگ‌ساز اساس‌نامه بسیار تأکید داشته و آن را یکی از اصول مترقی حقوق کیفری اساس‌نامه دانسته‌اند (Mirielle. Delmas – Marty, ۲۰۰۶: ۲-۴) در تأثیر این ایراد و چالش بر نحوه‌ی انتخاب قضات نیز مطالب بسیاری عنوان گردیده و گفته شده است که با وجود تأیید

۱. common law

۲. civil law

اساس‌نامه در ترکیب جهانی قضات و وجود نمایندگانی از همه سیستم‌های کشورهای عضو، اما آنچه در عمل، حداقل در دوره‌ی اول قضات اتفاق افتاده، حقیقتی غیر از تأکید مذکور است و مسلماً بر استقلال قضایی و بی‌طرفی آن‌ها تأثیر گذاشته و احتمال عدم انطباق آرای صادره با واقعیات موجود در پرونده نیز خواهد رفت. (Sylvia. De. Bertodano, ۲۰۰۲: ۴۲۱-۴۲۲)

دومین انتقاد مرتبط با بحث تکثر نظام‌های حقوقی و آثار منفی آن از بعد دیگری مورد بررسی دقیق قرار گرفته است، بدین صورت که برخی ضمن پذیرش رعایت وجوه مشترک و تأمین نظرات کلیه‌ی نظام‌های حقوقی کشورهای عضو و حتی انطباق آن‌ها با کشورهای غیرعضو، به دلیل ادعای جهان‌شمولی اساس‌نامه و دادگاه ایجاد، معتقدند که در دنیای متکثر فعلی امکان حصول اتفاق نظر به گونه‌ای که سبب ارضای خاطر همه نظام‌های حقوقی باشد، شاید در عالم امکان قابلیت تحقق داشته باشد، ولی در دنیای فعلی با این همه نسبیت حقوقی و قانونی و اختلافات اساسی در برخی از مبانی حقوق کیفری نظام‌های گوناگون جهانی، در حد بسیار نازل و یا غیرممکن خواهد بود. چون موضوعات کیفری از حساسیت بسیار بالایی در نظر همه دولت‌ها برخوردار می‌باشد و تشت آرا در این حوزه نسبت به سایر حوزه‌های حقوق داخلی کشورها بیشتر است.

با وجود اثر مفید و مطلوب انتقادات مذکور در ضرورت توجه به کلیه‌ی نظام‌های حقوق کیفری موجود در جهان برای ایجاد نهادهای کیفری جهانی مشروع و کارآمد و پرهیز از سلطه و برتری نظام‌های خاصی بر سایر انواع باید خاطر نشان نماییم که بنا به دلایل ذیل، تکثر نظام‌های حقوقی نمی‌تواند مانع و آسیب جدی در راه فعالیت اساس‌نامه و دیوان گردد:

§ ایده و تفکر تعقیبی اساس‌نامه مقابله و مبارزه با کلیه‌ی صور جنایت‌هایی است که قدرت و صاحبان قدرت علیه اتباع یا بشریت به طور کلی مرتکب می‌شوند، این نوع جنایات که در حال حاضر محصور در جرایم چهارگانه‌ی ذاتی بین‌المللی هستند، به نظر نمی‌رسد که در هیچ سیستم حقوقی مشروع و متعارفی مورد مخالفت قرار گیرد. زیرا نسل‌کشی و قتل عام گسترده‌ی انسان‌ها یا جنایات علیه بشریت یا تجاوز یا جنایات ضدبشری جنگی، با هیچ منطق و عقیده امکان توجیه نداشته و هماهنگ نخواهد بود، مگر آن مذهب یا نظام یا عقیده بر پایه‌ی دیدگاه‌های ضدانسانی بنا شده باشد. لذا تکثر شاید در ارتباط با جرمی چون چندهمسری قابلیت صدق داشته باشد و در فرهنگ‌های مختلف تلقی و برداشت‌های مختلف از آن صورت گیرد، ولی در خصوص جنایات ذکرشده قطعاً تکثر و پراکندگی اتفاق نیفتاده و امکان‌پذیر نخواهد بود.

§ اگر مقصود منتقدان از تکثر نظام‌های حقوقی در ارتباط با قواعد شکلی و غیرمبنایی باشد، بطوریکه در دیدگاه برخی از منتقدان تکثر در همین حوزه مورد بحث و جدل واقع گشته است (Kai.Ambos, ۲۰۰۳: P.۱) در این صورت تکثر، واجد ارزش و اهمیت حیاتی نخواهد بود، زیرا قواعد شکلی فی‌نفسه و ذاتاً واجد ارزش نیستند، بلکه زمانی ارزشمند محسوب می‌گردند که ابزار و وسیله مناسبی جهت نیل به حقیقت و واقعیت باشند، در این صورت هر نظام حقوقی که ما را در نایل گشتن به واقعیت و حقیقت اعمال جنایی ارتكابی رهنمون گردد و تبعات منفی کمتری داشته باشد، باید

مورد پذیرش کل جوامع جهانی و محاکم بین‌المللی باشد، بدین معنا که حتی حکومت‌های ملی نیز اگر در محدوده داخلی رویه‌های مغایر آن دارند، اقدام به اصلاح رویه مذکور بنمایند. لذا اگر در وضعیت فعلی اساس‌نامه، رویه‌های مورد پذیرش آن در نظر تشکیل‌دهندگان و مؤسسان، توانایی آشکارسازی حقیقت را دارد، در صورتی که پس از تجربه‌ی عملی، در عالم واقعی و کاربردی نیز چنین اثری را دارا باشد، عدم پذیرش آن دور از انصاف و عدل خواهد بود. در این زمینه به جرأت می‌توان عنوان نمود که سیستم‌های شکلی و رویه‌های دادرسی کیفری مطلوب و مناسب حتی بدون وجود تحمیل و الزام از جانب ارگان یا نهادی جهانی، طوعاً مورد پذیرش اکثر کشورهای جهان واقع شده و اگر در حال حاضر در دنیا به هنگام مباحث مربوط به سیستم‌ها از دو سیستم مشهور و معروف کامن لا و سیویل لا صحبت می‌شود، دلیل آن گستردگی و توسعه‌ی دامنه این دو سیستم در کل جهان و در میان خیل عظیمی از کشورها است. مثلاً اغلب کشورهای اسلامی و خاورمیانه در رویه‌های شکلی خود از آموزه‌های حقوق نوشته بهره می‌برند. (آشوری، 1378: 41)

§ منتقدان در ارتباط با اساس‌نامه و کاستی آن در عدم توجه به سیستم‌ها، مسلماً از مهم‌ترین ابداع اساس‌نامه و دیوان در پذیرش صلاحیت تکمیلی برای دیوان غافل می‌شوند. زیرا بر اساس اساس‌نامه اصل اول و مقدم در مقابله با جنایات بین‌المللی ارتكابی در محدوده‌ی دولت‌های داخلی، محاکم قضایی آن کشور می‌باشد، لذا وقتی با چنین نگرشی به اساس‌نامه نگاه نماییم، دیگر بحث نادیده گرفتن سیستم‌های حقوق داخلی در رسیدگی به جنایات مطرح نخواهد شد و اصولاً تکرر در این برهه جای بحث نخواهد داشت. البته در مسیر اعمال صلاحیت تکمیلی ضوابط و معیارهایی مشخص شده است که این معیارها در حقیقت قدر متیقن و وجوه مشترک همه نظام‌های دنیا است و حتی در بیان آن‌ها تدوین‌کنندگان اساس‌نامه به خاطر اینکه متهم به جانبداری از نظام خاصی نشوند بجای احصای ضوابط صرفاً به خاصیت «شناخته شده در سطح بین‌المللی و جهانی» اشاره کرده‌اند. استاد بسیونی در این خصوص می‌نویسد: «دیوان جانشینی برای صلاحیت‌های کیفری داخلی نیست، بلکه مکمل آن‌ها است. این نهاد وظیفه‌ای فراتر از آنچه هر دولت عضو جامعه بین‌المللی می‌تواند انجام بدهد، نیست و هیچگاه سبب ناتوانی نظام‌های حقوقی داخلی «توانا» و «متمایل» به انجام تعهدات مورد پذیرش اجماع جهانی نمی‌شود.» (M. Cherif. Bassiouni, op. cit: ۴۴۹)

§ مطلب بعدی در این خصوص به یکی از جنبه‌های اساسی حکومت دموکراتیک و پذیرش رأی و نظر اکثریت برمی‌گردد. در محدوده‌ی حقوق داخلی هر کشوری قطعاً بسیاری از جرایم و رویه‌ها اعمال شده در سطح اجتماع مورد پذیرش و قبول اعضا یا گروه خاصی نیست و قوانین هیچگاه قدرت تأمین نظر همه‌ی افراد جامعه را ندارند، اما دلیل مشروعیت و الزام‌آور بودن آن‌ها در تمام دنیای دموکراتیک و قانونمند، نشئت گرفتن از رأی و نظر اکثریت اعضای جامعه می‌باشد. اکثریتی که در قالب نمایندگان

تصمیم‌ساز پارلمان متجلی می‌گردد، حال وقتی در سطح داخلی که به دلیل کوچکتر بودن حجم جوامع، امکان طراحی و تدوین قوانین مورد پذیرش مطلق مردم، (در صورت امکان تحقق) با سهولت بیشتری فراهم می‌گردد، عملی نمی‌شود و وقتی جوامع در هر ابعادی، بزرگ، کوچک یا متوسط، جهانی یا ملی، از ساختارهای مشابهی برخوردار هستند، چگونه می‌توان انتظار ایجاد قاعده‌ای را داشت که مورد پذیرش همه‌ی جهان باشد، تکلیف مذکور اصطلاحاً «ما لا یطاق» خواهد بود. لذا در این قسمت از زندگی جمعی و جهانی نیز همانند امور داخلی باید به رأی اکثریت (حتی اگر اکثریت، دولت‌ها باشند نه اعضای اصلی اجتماعات انسانی) احترام گذاشته و اقلیت یا نظام‌ها و رویه‌های که در اقلیت قرار می‌گیرند، از آرا و تصمیم‌های اتخاذی تبعیت نمایند.

§ یکی از ایراداتی که در میان نویسندگان خارج از نظام‌های اروپایی - آمریکایی رواج بسیاری دارد، توجه به دو نظام کامن لا و سیویل لا در مجادلات حقوقی در سطح جهانی و غفلت از سایر نظام‌هاست، در این زمینه بدون اینکه سایر نظام‌های جاری گوناگون جهانی را متهم به کاستی و نقصان بنماییم باید عنوان کرد که اولاً رشد و توسعه‌ی نظام حقوقی به قدرت و قوت قواعد و راهبردهای آن بستگی دارد؛ هر اندازه نظام‌ها در تحقق اهداف تبیینی جوامع مفید و مثمر واقع گردند و قابلیت توسعه و گسترش به سایر جوامع را بنا به هر دلیلی داشته باشند، مسلماً به‌عنوان نهادها و راهکارهای داخلی از جانب سایر جوامع اتخاذ خواهند شد. بویژه در سطح جهانی و بین‌المللی که حداقل تا قبل از تأسیس دیوان اجبار و الزامی در میان نبوده، بنابراین اگر سایر نظام‌های حقوقی دنیا نیز از چنین خاصیتی برخوردار باشند، مطمئناً توسعه یافته و زمانی کل دنیا را شامل می‌شوند. با طرح نمونه‌ی کوچکی مطلب مذکور تأیید می‌شود. بدین صورت که در کشورهایی چون دولت جمهوری اسلامی ایران هرگاه قانون و قاعده‌ی جدیدی متناسب با تحولات جدید اجتماعی مورد نیاز باشد، اولین و ابتدایی‌ترین اقدام مراجعه به قوانین و رویه‌های دولت‌های پیشرفته برای نسخه‌برداری است. مانند لایحه‌ی قانون مجازات‌های اجتماعی، لایحه‌ی قانونی آیین دادرسی کیفری جدید و غیره. این مطلب حتی در نحوه‌ی اداره شهرها، نحوه‌ی کنترل راه‌ها بعینه قابل مشاهده است و ایراد و اشکالی نیز به آن وارد نیست، زیرا بشریت متعلق به کل بشر است و همانگونه که اختراعات و ابداعات نمی‌تواند محدود به دولت یا ملت خاصی باشد، قوانین مطلوب و مفید انسانی نیز اینگونه خواهند بود. ثانیاً نظام‌های مطرح دنیا دارای قدمت و سابقه بسیار زیادی بوده و حداقل در طول این سال‌ها بارها محک خورده و کاستی‌ها و نواقص آن بر حسب تجربه رفع گشته است، لذا استناد به آن‌ها در صورتی که مخالفتی با اهداف و مبانی اصلی نهاد مرتبط نداشته باشد، نه تنها مفید خواهد بود بلکه مصداق بارز کلام قصار ادبیات فارسی ایران است که «آزموده را آزمودن خطاست» محصل کلام اینکه با وجود

تمام سعی و تلاش نگارنده در پرهیز از «ساده سازی»¹ [2] و با وجود چالش‌های نظری بسیاری در نوشته‌های متعدد مرتبط با اساس‌نامه و انتقادات وارد به آن که بطور یقین امکان پرداختن به همه‌ی آن‌ها و تحلیل مدافانه وجود ندارد، بنا بر مراتب چندگانه‌ی ذکرشده و منطبق بر واقعیت بیرونی اساس‌نامه به نظر نمی‌رسد تکثر نظام‌های حقوقی چالش مهمی برای دیوان محسوب گردد و هدف از بزرگ‌نمایی چالش مذکور می‌تواند حاوی نوعی «مقابله نرم» مخالفان سرسخت اساس‌نامه (قدرت-طلبان و صاحبان نگرش ایزاری به انسان‌ها) باشد.

3. موانع عقیدتی و ایدئولوژیک

هیچ شکی وجود ندارد که هر جامعه‌ای بر روی عقاید و ایدئولوژی‌های خاصی بنا شده و اصولاً امکان تصور جامعه فارغ از تفکرات و عقاید نظری سخت به نظر می‌رسد. یکی از دلایل آن مسلماً چنانچه «فوستل دوکلانژ» در کتاب ارزشمند تمدن قدیم عنوان نموده، دیرینه‌گرایی انسان‌ها و سوابق نیاکان و اجداد اولیه بشری است (فوستل، دوکلانژ، 1354: 167 به بعد) مذهب و عقیده‌ی موتور محرکه‌ی اجتماعی و تعیین‌کننده‌ی مسیر حرکت اعضای جامعه به سوی رأس هرم نیازها یعنی کمال انسانی است و تقریباً اغلب مذاهب و کیش‌های موجود در دنیا، مسیری را جهت حصول به کمال انسانی (بر اساس تعاریف خویش) معین نموده و پیروان را به طی آن تشویق می‌نمایند. برخی از ایدئولوژی‌ها صرفاً حوزه‌ی فردی را شامل شده و برخی هر دو حوزه‌ی فردی و اجتماعی را تحت پوشش قرار می‌دهند و معمولاً تمام مذاهب شناخته شده جهان ادعای جهان‌شمولی داشته و به دنبال سیطره بر کل جهان هستند و البته برخی از آن‌ها مکمل همدیگر محسوب می‌گردند. چنانچه مثلاً در دیدگاه مسلمانان دین اسلام تکمیل‌کننده‌ی مذاهب پیامبران اولوالعزم قبلی می‌باشد و از آن به عنوان «اکمال ادیان» نام برده می‌شود.

با این مقدمه به دنبال پرداختن به یکی دیگر از چالش‌های وارده بر اساس‌نامه هستیم که بیشتر از جانب نویسندگان جوامع مذهبی و ایدئولوژیک مطرح شده است. چالش مذکور به تقابلی اشاره دارد که گاهی اوقات میان آموزه‌های مذهبی و عقیدتی با اهداف و مبانی ترویجی اساس‌نامه مطرح شده و سبب جبهه‌گیری مروجان مذاهب و ایدئولوژی‌های قوی جهان در برابر اساس‌نامه می‌گردد (Ahmed. E. Nassar, ۲۰۰۳: ۵۹۳-۵۹۵). دیوان کیفری بین‌المللی در تبیین اهداف از عدالت جهانی و ضرورت تأمین آن برای کل جهان نام برده، ولی عدالت، مفهومی بسیار وسیع و تفاسیری متنوع داشته و هر مذهب و آیینی اقدام به ارائه‌ی تعاریف و مصادیق متنوعی از آن می‌نماید و گاهی اوقات میان تعاریف مذکور تناقض و تضاد حاصل می‌شود. همچنین گاهی اوقات میان آموزه‌های دینی و ممنوعیت‌های مذکور در اساس‌نامه تقابل ایجاد می‌شود، بدین نحو که در ادیان و کیش‌های خاصی از جهان اعتقاد به پلیدی و نجس بودن گروه‌ها و دسته‌های خاص انسانی و تلاش در جهت از بین بردن آن‌ها (وارنر، دانیل، 1382: 62 و 63) با دیدگاه منع هر نوع نسل‌کشی به دلیل عضویت افراد در برخی از گروه‌های دینی، مذهبی، ملی، قومی و نژادی متعارض می‌شود یا ارتکاب برخی از اعمال متجاوزانه و

۱. Simplification

ضد بشری، در نظر ایدئولوژی‌هایی با عنوان حمایت و حفاظت از وطن، خاک، نژاد و قومیت مطرح می‌گردد، بر اساس تحقیقی که در بوسنی و رواندا در تحلیل و ارزیابی دلایل جنایات بین‌المللی ارتكابی صورت گرفته، ثابت شده است که یکی از دلایل اصلی میل و رغبت نظامیان به درگیری وحشیانه در جنگ‌های خانمان برانداز، عقاید و نظرات معنوی و دینی دفاع از وطن و خانواده و سرزمین و همچنین ایجاد نفرت از گروه‌های مقابل و تهییج افراد بر بکارگیری تمام توان و نیرو در سرکوبی آنان است، دیدگاهی که سبب سوء استفاده رهبران سیاسی این دولت‌ها قرار گرفته و منجر به جنایات عظیم و غیرانسانی رواندا و یوگسلاوی سابق گردید (Joanna. Harrington, ... others, ۲۰۰۶:۱۱۴) یا دیدگاه‌های متفاوتی که مذاهب در ارتباط با مجازات‌ها، حقوق زنان و اعتقادات به ماوراء الطبیعه و غیره دارند، گاهی اوقات در عمل می‌تواند نهادهای اساسی‌نامه را دچار چالش نماید. اسلام، مسیحیت، آیین یهود، آیین هندو، آیین کنفوسیوس، آیین شینتو و تعداد بی‌شماری از مذاهب متوسط و کوچک، در حال حاضر دنیا را دربرگرفته و در خصوص موضوعات متنوع انسانی، اعتقادات خاصی را نشر و رواج می‌دهند و در اغلب موارد همانند اروپای دوران مسیحیت، عملکرد و رویه‌ی داخلی و خارجی دولت‌ها را نیز تعیین می‌نماید.

با توجه به ارتباط موضوعی چالش حاضر با مطالب مطروحه در مبحث قبل و با عنایت به اینکه در دنیای معاصر و در حقوق بین‌الملل جدید، قواعد و مقررات صرفاً به جنبه‌ی مادی و زمینی زندگی انسان‌ها اشاره دارند و مباحث مربوط به عدالت واقعی و اجرای آن با توجه به خروج موضوعی از حیطه‌ی عمل بشری، به روز معاد و خالق یکتا واگذار شده است و با عنایت به اینکه اغلب مذاهب (جز استثنای چند مانند اسلام (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۵: ۴۸ به بعد) بیشتر حوزه‌ی فردی را شامل شده و آموزه‌های اجتماعی آنها در سطوح زندگی واجد اثرگذاری فراوانی نیست و مهم‌تر از همه با عنایت به اینکه حداقل از عصر روشنگری به بعد در دولت‌های متمدن و پیشرفته‌ی غربی و اروپایی، دین از حوزه‌ی حکومت‌داری جدا شده و قرائت‌های رسمی و حکومتی از ادیان و مذاهب بالاخص مسیحی که منجر به بروز فجایع وحشتناک قرون وسطی گردید به حاشیه رفته است (ژاک، مورژتون، ۱۳۸۰: ۲۸-۳۲) و با توجه به اثرگذاری شدید تمدن اروپایی - آمریکایی در تدوین حقوق بین‌الملل نوین و شکل‌گیری اساس‌نامه در چنین فضایی (فضای عاری از دیدگاه‌های اعتقادی و نسبی جهان) در نوشته‌های مرتبط با اساس‌نامه، کمتر به موضوع فوق پرداخته شده است. البته در نوشته‌های اغلب متخصصان کشورهای اسلامی اشارات فراوانی به مباحث مذکور صورت گرفته است (Ahmed. E. Nassar, op. cit: 595-596) و قطعاً یکی از دلایل اصلی آن عدم تبعیت احکام متعالی اسلامی از انعطاف و نرمش در برابر دیدگاه‌های سکولاریستی بر خلاف سایر مذاهب و کیش‌ها می‌باشد، بطوریکه بعنوان مثال در قانون اساسی دولت پرجمعیت هند که تحت سیطره‌ی حداکثری آیین هندو قرار دارد، با برخی از آموزه‌های آن صراحتاً مخالف شده است (وارنر، پیشین: ۶۱-۶۷) یا در کشور پرجمعیت چین، حکومت کمونیستی آن با وجود خیل بزرگی از حامیان دیدگاه کنفوسیوسی، هیچگاه حمایت رسمی از این ایده ننموده و حتی به دلیل مغایرت دیدگاه‌های کمونیستی با دین‌داری اقدام به سرکوبی هر نوع دینداری متعصبانه می‌نماید [۳]. با عنایت به مطالب فوق و با در نظر گرفتن نکات ذیل به نظر نمی‌رسد موانع عقیدتی و ایدئولوژیک توانایی ایجاد چالش مهمی در کلیات و مبانی اصلی اساس‌نامه و اهداف ترویجی آن ایجاد نماید.

○ در حمایت و جانبداری مذاهب و آیین‌های دینی و اعتقادی از اصول و عقاید بنیادین بشر و با اهمیت جلوه‌دادن بشر به عنوان رئوس اصلی دیدگاه‌های اعتقادی خود هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد، ملاحظه‌ی پیامبران الهی و بنیان دیدگاه‌های اصلی عقیدتی در شرق و جنوب شرقی آسیا (حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع)، حضرت محمد (ص)، بودا، کنفوسیوس و غیره) و عاری بودن ایشان از هر نوع عمل ناصواب و غیرانسانی و تأکیدی که با شروع نهضت‌های خود بر رعایت حقوق انسانی نموده‌اند، به روشنی مؤید عدم اختلاف و تناقض میان خمیرمایه‌ی اصلی مذاهب فوق در تلاش برای ارتقای حقوق بشری و انسانی است. مذهب مسیحیت چنان از خشونت و خشونت‌ورزی نفرت دارد که پیشوای آن عنوان می‌نماید «اگر کسی به صورت راست شما سیلی زد، صورت چپ خود را نیز به سمت وی برگردانید.» یا در اسلام آیات و احادیث بی‌شماری بر رعایت صلح و صفا و آرامش در میان اعضای جامعه تأکید بی‌شماری نموده‌اند. اساس‌نامه نیز هدفی جز نهادینه کردن همین دیدگاه‌ها و تفکرات ندارد. لذا اگر عصبیت‌های دینی و مذهبی کنار نهاده شوند و پرده از واقعیت اصلی ادیان برداشته شود، سخن اکثر آن‌ها (حداقل نوع الهی ادیان) همانند و مشابه بوده و اختلاف اساسی و ریشه‌ای با یکدیگر در ارتقای حقوق بشر ندارند.

○ دین و مذهب و اصل آن همیشه متفاوت از آن چیزی بوده که در برهه‌های تاریخی بشریت به اسم دین و دینداری بر مردم رفته و جنایت‌های متعددی بر این اساس، خلق گشته است، ملاحظه‌ی دیدگاه‌های بشری و انسانی حضرت عیسی (ع) آیا می‌تواند تاییدکننده‌ی فجایع و جنایاتی که جاه‌طلبان کلیسا به اسم دین و مذهب به مردم قرون وسطی روا داشته‌اند، باشد. لذا نباید سوء استفاده‌های ابزاری از دین به حساب اصل دین گذاشته شده یا قرائت‌های ابزاری از اصول دینی به عنوان آموزه‌های دینی محسوب گشته و از این طریق آیین‌ها و مذاهب در برابر اساس‌نامه و ایده‌های ترویجی آن قرار گیرند. هر نهاد اجتماعی همانند ماده‌های موجود در طبیعت امکان استفاده صحیح را دارد. حال آیا اگر در موارد نادری استفاده نادرستی از پدیده‌های اجتماعی صورت می‌گیرد، باید در خصوص اصل و ماهیت آن پدیده قضاوت کلی نموده و آن را انکار کرد.

○ با وجود تعبیرها و تفسیرهای رسمی از دین و مذهب به وسیله‌ی حکومت‌های ایدئولوژیک، وقتی که در تعاملات بین دولت‌ها و جهان، نمایندگان رسمی همین حکومت‌ها حضور پیدا نموده و ضمن ارائه‌ی نظریات دینی و اعتقادی و شرکت در مباحثات و مجادلات در نهایت به ماحصل کنفرانس یا نشست مذکور رأی می‌دهند، در حقیقت فقدان مغایرت دیدگاه‌های دینی و مذهبی خود را با اساس‌نامه طی بیانیه‌ی رسمی اعلام می‌نمایند. در این صورت دیگر بحث عدم امکان مشارکت و تأمین نشدن نظرات و عقاید مذاهب و آیین‌های مختلف دنیا مطرح نخواهد شد، بالاخص با در نظر گرفتن این واقعیت که آیین‌های قدرتمند و تأثیرگذار در صحنه‌های جهانی و بین‌المللی معمولاً دولت یا دولت‌هایی را دارند

که نماینده‌ی اصلی آن‌ها محسوب می‌شوند و دین یا مذهبی که فاقد نمایندگی رسمی در جهان باشد، اصولاً فاقد تأثیرگذاری مستقیم و فاقد قدرت چالش برانگیز مهمی خواهد بود. بنابراین وقتی اساس‌نامه با رأی مثبت 120 نماینده از 160 نماینده‌ی حاضر دولت‌های متنوع جهانی با فرهنگ‌ها و عقاید و کیش‌های متفاوتی به عنوان سند جهانی و ماحصل اجماع جامعه بین‌المللی به تصویب می‌رسد، مسلماً یکی از ابتدایی‌ترین برداشتهای حاصل از تصویب، تقریب و هماهنگی دیدگاه‌های مختلف در خصوص موضوعات مطرح‌شده در آن است.

4. ابهام در اهداف و مبانی

از جمله چالش‌های مطرح‌شده و تأثیرگذار در روند حرکت اساس‌نامه و مقررات آن ایرادها و کاستی‌هایی است که در ارتباط با اهداف تبیینی آن ذکر شده است. از این جهت به عنوان چالش تأثیرگذار نامیده می‌شود که بر خلاف موارد قبلی، موارد مذکور در این خصوص توانایی انفعال یا ایستایی اساس‌نامه و دیوان را در صورت انطباق با حقیقت و واقعیت بیرونی خواهند داشت. زیرا اهداف و مبانی هر بخشی از علوم انسانی و اجتماعی موتور محرکه آن بخش و تنسيق دهنده‌ی سایر اجزا و کارکردهای آن محسوب می‌گردد، بنابراین اگر اختلال یا ایرادی بر اهداف و مبانی وارد باشد، احتمال تبدیل شدن دیوان به امری عبث و بیهوده دور از انتظار نخواهد بود و اصل تفکر و ایده به طور یقین مورد تردید واقع می‌گردد. اما قبل از پرداختن به چالش‌های وارده به اهداف تبیینی به صورت مجزا، باید عنوان گردد که کثرت اهداف، تضاد و تعارض میان آن‌ها و فقدان اولویت‌بندی میان اهداف از چالش‌های مرتبط با همه‌ی اهداف اساس‌نامه می‌باشند که مورد تحلیل نقادان دیوان قرار گرفته است (Mina. Schrag, ۲۰۰۴: ۴۲۷-۴۲۸).

4-1. چالش‌های وارده به اثر اربعی اساس‌نامه و دیوان

یکی از مهم‌ترین دلایلی که در تبیین اهداف اساس‌نامه تشریح گردید، ویژگی مهم اربعی آن در بازداشتن مرتکبین بالقوه‌ی جنایات بین‌المللی از واقعیت بخشیدن به پتانسیل‌های مجرمانه بود. اما نویسندگان فراوانی هدف مذکور را به چالش کشیده و معتقدند با عنایت به ایرادات وارده بر چگونگی تحقق هدف مذکور در خصوص جرایم معمولی، به طریق اولی در جنایات بین‌المللی که از حقوق کیفری ناقصی برخوردار هستند ارباع و اثر بازدارندگی حاصل نمی‌شود (Joanna.Harrington, 2006:108). «رید برادی» در این خصوص می‌نویسد: «دلایل متعددی وجود دارد که کارکرد اربعی حقوق کیفری محدود به حوزه‌ی ملی است و شواهد و تجربیات عملی حاکی از امتناع فرمانروایان و پیروان آن‌ها از ارتکاب جنایات بین‌المللی به دلیل ترس از تعقیب در سطح بین‌المللی یا وجود نداشته و یا در موارد شاذ و نادر بوده و قابلیت تعمیم ندارند.» (Reed. Brody, ۲۰۰۲: ۲۷۲). در اغلب نوشته‌های مربوط به حقوق کیفری بین‌المللی ضمن اشاره به مجازات‌های انجام شده نسبت به جانین بین‌المللی جنگ دوم جهانی و همچنین تشکیل محاکم موردی یوگسلاوی و رواندا برای محاکمه‌ی جنایتکاران، عنوان گردیده که این اقدامات مانع انجام فجایع و ددمنشی‌های بعدی در سطح گسترده نگردید، به طوری که شدیدترین جنایت یوگسلاوی در فاصله‌ی سال‌های

1993 تا 1999 صورت گفت؛ یعنی در سال‌هایی که در حدود چند سال از فعالیت ICTY می‌گذشت (جفری، رابرتسون، 1383: 393 و 394). به همین دلیل پروفسور تئودور مرون عنوان می‌نماید: «هیچ شاهد عملی و تجربی از تأثیر ارباب در کل دنیا [در خصوص پیشگیری از جنایات بین‌المللی] وجود ندارد.» (Theodor. Meron, ۱۹۹۵: ۱۱۰)

از جمله دلایلی که در رد تأثیر اربابی محاکمات بین‌المللی آورده می‌شود، فراهم نبودن شرایط و مقدمات لازم برای اثربخشی محاکمات است. ارباب نیازمند حتمیت و قطعیت، شدت و سرعت اعمال مجازات‌ها است و محاکمات بین‌المللی بدون استثنا فاقد هر سه خاصیت مذکور محسوب گشته‌اند. با استناد به محاکمات گزینشی حتمیت و قطعیت از اعتبار افتاده است. با توجه به حذف مجازات‌های شدیدی چون اعدام، شدت دچار اختلال شده و با توجه به فقدان همکاری لازم میان محاکم بین‌المللی و دیپلمات‌ها و سیاست‌مداران جهانی، معمولاً محاکمه‌ها، طولانی و فرسایشی هستند. از طرف دیگر اساس‌نامه برخلاف ذات حقوق کیفری رسیدگی‌ها را اختیاری و غیرالزامی مقرر نموده است. در ارتباط با ضعف اربابی ناشی از فقدان شدت در مجازات‌های بین‌المللی دولت رواندا پس از جنایات رواندا در انتقاد از ICTR می‌گوید: «عدالت کیفری مورد نظر رواندا با وضعیت فعلی مرتکبان ددمنشی در رواندا که در زندان‌های شیک و چندستاره سوئدی در کنار تلویزیون و امکانات کامل در رفاه می‌گذرانند، متفاوت است.» (David. Wippman, ۲۰۰۶: ۱۱۳) یا در بی‌تأثیری ارباب در سطح ملی و به طریق اولی بین‌المللی به تحلیل، نظریه‌ی هزینه-فایده که ارباب بر روی آن بنا شده، پرداخته شده، نظریه‌ای که مطابق آن کنش‌گران اجتماعی افراد معقولی فرض شده‌اند که در تحلیل زیان‌های وارده از جرم و فواید حاصل از ارتکاب عمل ممنوع، در صورتی اقدام می‌نمایند که زیان‌ها و هزینه‌های ارتکاب کمتر از فواید و منافع ناشی از آن باشد. لذا منتقدان با استفاده از انتقادات وارد بر این نظریه در سطوح ملی اغلب کشورها و با توجه به عدم پذیرش گزینش عقلایی برای مجرمان بالقوه، به دلیل ناتوانی از درک یا به دلیل رشد ضداجتماعی آن‌ها یا اثرات و شرایط نامساعد اقتصادی، اجتماعی یا شیمیایی، معمولاً قدرت درک منافع و مزایای حاصل را در برابر زیان‌های وارد ندارند، لذا اثر اربابی نمی‌تواند در پیشگیری از مجازات‌ها در سطوح مختلف مؤثر باشد. در همین زمینه و در تبیین نظام هزینه-فایده در سطح بین‌المللی آمده است: «ارزیابی ارباب به طور معمول به توانایی تشخیص افراد در غیرقابل نقض بودن اعمال مورد نظر آن‌ها دارد، در زمینه‌ی نقض حقوق بشر، قطعاً هیچکس نمی‌تواند منکر اطلاع از غیرقانونی بودن اعمال و فجایع وحشیانه جنایات بین‌المللی باشد (البته در خصوص جزئیات و بخش‌های غیرواضح این جنایات (Gray Area) از شهروندان عادی قطعاً انتظار تمیز و تفکیک صحیح از سقیم نمی‌رود) اما با توجه به اینکه جنایات بین‌المللی معمولاً به صورت مشارکت جمعی در خشونت‌های همگانی واقع می‌گردند، در نظر مرتکبان به عنوان اعمال منحرفانه دسته‌بندی نمی‌شوند و حتی رفتاری مطلوب و شایسته محسوب می‌گردند، لذا با توجه به اینکه مرتکبان اصلاً اعمال خود را اشتباه نمی‌دانند، جایی برای اعمال نظریه‌ی هزینه - فایده نیز باقی نمی‌ماند.» (Jason. Strain & Elizabeth. Keyes, in Stromseth. Jane, ۲۰۰۳: ۸۴). این دیدگاه حتی مورد تأیید مطالعات و تحقیقات کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ نیز در ریشه‌یابی جنایات ارتكابی در جریان جنگ‌های داخلی قرار گرفته است.

ماحصل کلیه انتقادهای وارد به ارباب که هر کدام به جنبه و بخشی از آن اشاره نموده‌اند حاوی این مطلب است که اگر عاملان از قانون قابل اعمال مطلع نباشند یا رفتار خود را به عنوان رفتار مجرمانه ندانند یا اگر آن‌ها خطر تعقیب را بالاتر از منافع رفتار نبینند یا اگر در ارزیابی عقلایی هزینه-فایده‌ها بنا به هر دلیلی ناتوان باشند، ارباب محکوم به شکست بوده و دیوان از این نظر فاقد کارایی گشته و به خیال پردازی و آرمان‌گرایی مذکور نزدیک‌تر می‌گردد. متأسفانه اغلب ایرادها بر اثر اربابی اساس‌نامه به دلیل ضعف‌های ساختاری و کارکردی فراوان آن وارد بوده و هدف فوق با سازوکار فعلی اساس‌نامه قابلیت تحقق نخواهد داشت، جز اینکه صرفاً به عنوان عامل آموزش اخلاق در سطح بین‌المللی از لحاظ رفتارهای پذیرفتنی یا غیرقابل پذیرش گردد چنانچه پیام اخوان در خصوص چنین نقشی می‌نویسد: «از طریق ضمانت اجرای کیفری و قابل مجازات داشتن برخی رفتارها (در سطوح جهانی و بین‌المللی) اعمال و رفتار نامطلوب اجتماعی مشخص شده بطوریکه علاوه بر تأثیر اخلاقی مجازات ناشی از ترس و واهمه، ممنوعیت‌ها و کنترل‌های ناخودآگاهانه‌ای نیز علیه جرایم بین‌المللی ایجاد می‌شود.» (Payam. Akhavan, 1998: 741). البته مطالبی در نقد و عدم پذیرش برخی از نتایج انتقادات از طرف گروهی از حامیان اثر اربابی بیان شده است که به دلیل تفصیلی بودن نیازمند پژوهش مستقلی است.

2-4. صلح یا عدالت

در خصوص پذیرش و تعقیب آمل مذکور به عنوان اهداف اصلی اساس‌نامه هیچ تردیدی وجود ندارد، در ارتباط با معانی و برداشت‌های متعدد از عبارت عدالت نیز مباحث تفصیلی صورت گرفته و قابلیت چالش‌انگیزی آن مورد تحلیل واقع شده است. مقصود از چالش فوق تناقضی است که در سطح بین‌المللی میان حفظ صلح به عنوان اولویت اصلی جامعه‌ی بین‌المللی و حفظ عدالت به عنوان هدف آرمانی جامعه‌ی بشری مطرح می‌گردد. در حقیقت چالش مذکور چالش میان سیاست و عدالت است (M. Cherif. Bassiouni, ۲۰۰۶: ۵۵۸-۵۶۰)، بدین ترتیب که سیاست‌مداران حتی در برخورد با دشمنان به بهانه‌ی ممانعت از ایجاد اختلاف و اغتشاش بیشتر و دستیابی به صلح، پیشنهاد نادیده گرفتن خطاها و جنایات هم‌کیشان خود را می‌نمایند، در حالیکه فرشته‌ی عدالت، معتقد است که جانی باید به سزای عمل خود برسد، بالاخص وقتی که جنایات وی سطح گسترده‌ای را دربرگرفته باشد. در حوزه‌ی حقوق داخلی مؤید تعارض و تضاد فوق تنش میان سزادهی^۱ و فایده‌گرایی^۲ است، بدین توضیح که اعمال مجازات و عکس‌العمل جنایی نباید صرفاً به عمل و جرم صورت گرفته توجه نماید بلکه باید ارزیابی شود که آیا اعمال عدالت منفعی برای جامعه (از لحاظ پیشگیری از جرایم آتی، از لحاظ آسودگی خاطر زیان‌دیده، از لحاظ اصلاح مجرم و غیره) دارد یا خیر؟ در صورت فقدان منفعت مسلماً سزادهی صرف فاقد ارزش خواهد بود. در این زمینه اهداف را به سیاسی صرف و حقوقی تقسیم می‌نمایند، در تبیین اهداف حقوقی محاکمات بین‌المللی تعیین تقصیر و قابلیت سرزنش از طریق فرآیند و روش رسیدگی عادلانه مطمح نظر بوده و علایق، گرایش‌ها و منافع سیاسی دخالتی در برآیند محاکمه‌ها ندارند. در مقابل محاکمه‌های صرف سیاسی، برای ماحصل و برآیند محاکمه‌ها ارزش قایل نشده و به آن‌ها جنبه‌ی نمایشی می‌دهند و در حقیقت فرآیند تدوینی به سمت و سویی سوق داده می‌شود که به محکومیت انجامیده و یا تبریئه حاصل گردد. هدف از

۱. Retributivism

۲. Utilitarianism

چنین محاکمه‌هایی بیشتر خاموش کردن اعتراضات عمومی است - ۵۳۳: ۲۰۰۵: Jenia. Iontcheva, Turner) (۵۳۴) منتقدان این حوزه بر این باورند که اولویت اساسنامه در این خصوص صراحتاً ذکر نشده و همین مطلب سبب چالشی برای دیوان و بی اثر جلوه دادن آن می شود. منتقدان در این زمینه به سه دسته تقسیم می شوند: **دسته اول:** صلح را در هر حالتی بر عدالت و اجرای صرف حقوقی ترجیح داده و معتقدند که هدف اصلی و اساسی اساسنامه باید در وهله اول تأمین صلح و امنیت باشد. زیرا در چنین فضایی است که بشریت رنجور از درد و ملال اوضاع مخاصمه آمیز ناشی از جنایات بین‌المللی به آرامش می‌رسد. این گروه، ضمن مخالفت شدید با دیوان کیفری بین‌المللی، معتقدند که ایجاد نهادی مستقل از شورای امنیت و نهاد صرف حقوقی منجر به از میان برداشتن عوامل صلح‌آمیز جهانی و بین‌المللی شده و خود ریشه‌ی بسیاری از اختلافات می‌شوند. در این زمینه گراهام بوئر در جریان مباحثات مربوط به جنگ اول جهانی و تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی مطلبی را عنوان می نماید که اکنون نیز ماحصل طرفداران دیدگاه صلح بین‌المللی و چکیده‌ی آن‌ها چیزی جز این نیست، وی می‌نویسد: «نتیجه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی چه خواهد بود؟ وقتی سربازان و ملوانان جنگ را تمام کرده و آماده مصافحه و صلح و سازش می شوند. در آن موقع حقوقدانان شروع به جنگ اتهام و اتهام متقابل و جرم‌زایی نموده و حالتی را به وجود می آورند که بدتر از جنگ خواهد بود ... گفته شده است جنگ جهنم است و واقعیت بزرگی است که تمام جنبه‌ها را شامل می‌گردد. اما من می‌گویم که اگر این پیشنهاد (برای دیوان دائمی کیفری بین‌المللی) پذیرفته گردد، صلح را به جهنم تبدیل خواهد کرد.» (Hans. Kochler, ۲۰۰۳: ۶۱) منتقدان این دسته با در نظر داشتن اساسنامه معتقدند که در آن برای صلح و امنیت ارزش و اعتباری قایل نشده است. در حالیکه در حوزه‌های بین‌المللی اصل اول و اساسی باید صلح و امنیت باشد. ماحصل انتقاد این دسته آن است که اعطای عفو و مصونیت‌ها حتی پس از اثبات محکومیت یا پس از ختم مخاصمات داخلی به دلیل نقش بسیار مثبتی که در تحقق صلح ایفا می‌نماید، باید معتبر دانسته شده و این امتیازات نباید مغایر «فرهنگ بی‌کیفری» محسوب گردند، زیرا هدف والاتری را دنبال می نمایند که همان صلح و امنیت جهانی است.

دسته دوم: طرفداران اجرای عدالت صرف را تشکیل می دهند. به نظر این گروه یکی از دلایل افزایش نرخ جرایم بین‌المللی در قرن بیستم وجود تسامح و تساهل فراوان از جانب جهانیان نسبت به سیاست‌مدارانی بود که تحت هر شرایطی از قدرت خود سوء استفاده نموده‌اند (Sharon. Williams, (2000) PP. 297-298). در نظر این دسته صلحی در تعاملات جهانی واجد ارزش است که پایدار و مستمر بوده و موقتی و آنی نباشد، چنین صلحی نیز فقط در سایه‌ی عدالت قابلیت تحقق خواهد داشت. چنانچه پاپ ژان پل دوم در جایی می‌گوید: «اگر صلح می‌خواهید، به دنبال عدالت باشید.» (M. Cherif. Bassiouni, op. cit: 9). لذا اولویت در نظر این دسته با اعمال عدالت است. بر خلاف حامیان دیدگاه قبل که بیشتر سیاست‌مداران یا طرفداران دیدگاه‌های قدرت‌محوری را تشکیل می‌دادند که خود قابلیت و پتانسیل بالقوه ارتکاب جنایات بین‌المللی را دارند، طرفداران این دیدگاه، نویسندگان بزه‌دیده محور بین‌المللی یا قربانیان بی‌عدالتی هستند. انتقاد وارد بر اساسنامه از طریق گروه مذکور به موادی از اساسنامه برمی‌گردد که سبب تضعیف استقلال و بی‌طرفی دیوان به عنوان ابزار تأمین عدالت کیفری بین‌المللی در برابر شورای امنیت سیاسی سازمان ملل شده است یا مواردی که دیوان در تلاش‌های خود در ارتقای عدالت، خلع سلاح شده است. از جمله مهم‌ترین آن‌ها ماده‌ی 16

اساس‌نامه است که حق تعویق تعقیب به شورا داده است یا ماده‌ی 17 اساس‌نامه می باشد که صلاحیت جهانی را برای اساس‌نامه نپذیرفته است یا ماده‌ی 98 که بر اساس تأمین مصالح بین‌المللی تدوین شده است یا انتقادی که به تعریف جرم تجاوز با وجود معلق نگه داشتن آن تا هفت سال بعد و منوط کردن اعمال صلاحیت دیوان در رسیدگی به جرم مذکور به تأمین اهداف شورای امنیت صورت گرفته است که قربانی نمودن عدالت در برابر صلح محسوب می‌شود و امیدها را در توانایی دیوان نسبت به اجرای عدالت به یأس تبدیل می نماید.

دسته سوم: کسانی هستند که هر دو آموزه‌ی صلح و عدالت را به عنوان عوامل تکمیلی مورد پذیرش قرار داده و در اصل از هر کدام از اهداف مذکور برای تحقق دیگری استفاده می‌نمایند. مطابق نظر این گروه هرگاه عدالت در سطح اجتماعی اعمال گردد، صلح نتیجه آن خواهد بود و در صورتی که اعمال عدالت محض کیفری پایه‌ی صلح را در کشوری دچار تزلزل نماید، اجازه نادیده گرفتن موقت عدالت را می‌دهند. در اصل حامیان این دیدگاه در اعمال هرکدام از اهداف فوق، نظری نیز به اثرات آن‌ها بر همدیگر دارند تا از عدالت مجرد و کورکورانه یا صلح مبتنی بر تسامح و تساهل اجتناب گردد. بر اساس نظر این گروه باید از اعمال قانون کلی «یا همه یا هیچ» پرهیز شده و از استخراج اصول کلی قابل اعمال در همه شرایط و وضعیت‌ها پرهیز گردد، در عوض باید با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال خاص هر وضعیت بین‌المللی تصمیم گرفته شود؛ مثلاً در تیمور شرقی رئیس‌جمهور جدید به محض روی کار آمدن برای حفظ و تثبیت پایه‌های حکومت جدید و جلوگیری از تنش و درگیری قومی جدید، تأکید بسیار فراوانی بر مصالحه و آشتی و ایجاد آرامش در اجتماع داشت یا دولت رواندا به دنبال مصالحه و آشتی از طریق فرایند Gacaca (مجلس ملی حل اختلاف) همراه با تعقیب داخلی متهمان اصلی نسل‌کشی رواندا بود (Jane. E. Stromseth, op. cit: ۱۱-۱۳). انتقاد این گروه از اساس‌نامه نیز در این است که در مقررات خود اهمیتی به چگونگی حمایت از فرآیندهای صلح‌آمیز داخلی نداده است و عدالت کیفری را صرفاً در قبال ارشادات و قطعنامه‌های شورای امنیت به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی متوقف می‌نماید. در جمع‌بندی مباحث مطرح‌شده در این بخش باید عنوان گردد که مباحث مربوط به صلح یا عدالت و صلح در کنار عدالت و صلح نتیجه‌ی عدالت و نظرات متعدد دیگری مشابه این‌ها، در حال حاضر یکی از اصلی‌ترین مباحث مربوط به جدیدترین نوشته‌های نویسندگان اساس‌نامه است. اما به نظر می‌رسد با توجه به ایده‌های متعالی بشری در هم‌گرایی جهانی در ایجاد اساس‌نامه، با توجه به سوابق و تجربیات تلخ محاکم بین‌المللی کیفری مواردی در امتزاج و اختلاط با نهادهای سیاسی و از دست دادن مشروعیت کامل و با توجه به اینکه اساس‌نامه و دیوان هدف اصلی خود را مبارزه با سوء استفاده کنندگان از قدرت و مقابله با زیاده‌رویهای سیاسی قرار داده است و اینکه در دنیا نهاد سیاسی تأمین‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی وجود داشته و تاکنون به وظایف خود نیز عمل نموده و حتی در اساس‌نامه نیز اثر ملموسی برجای گذاشته و در نهایت با توجه به اینکه عدالت کیفری جهانی، منطقه‌ای و بخشی نیست تا ایراد ایجاد حس انتقام میان گروه‌های متخاصم به دلیل بدبینی نسبت به مجریان عدالت گردد، بلکه به دنبال تعمیم و گسترش هماهنگ دیدگاه‌های کیفری اجماع محور است، اولویت دادن به تأمین عدالت نسبت به صلح مطلوب‌تر و عقلایی‌تر به نظر برسد. چنانچه مشهور است، دنیا بر سه ستون استوار است: حقیقت، عدالت و صلح، اما در تبیین پایه‌های فوق آمده است: «در اصل فقط یک ستون بیشتر نیست و آن عدالت است، حقیقت در درون آن و صلح نتیجه آن.» (M. Cherif Bassiouni, op. cit: XXXVI)

3-4. عدالت کیفری یا عدالت ترمیمی

یکی دیگر از مباحثی که توسط برخی از نویسندگان و جرم‌شناسان حقوق کیفری مطرح گردیده است بحث ابهام در خصوص اولویت عدالت کیفری با سزادهی به عنوان یکی از اهداف دیرین و کلاسیک حقوق کیفری با عدالت ترمیمی و جبرانی به عنوان پارادایم غالب حقوق کیفری معاصر و روز دنیا است. برخی با توجه به شدت مجازات‌های بین‌المللی معتقدند که بهترین راهبرد برای تعیین نوع ضمانت اجرای کیفری در قبال آن توسل به ابزارهای عدالت کیفری است (Paul. Roberts and Nasem. McMilan, 2003: 329-330). گروهی نیز معتقد به ترمیم ضرر و زیان‌های وارده به قربانیان و توجه به اعمال عدالت ترمیمی در حقوق کیفری بین‌المللی هستند (Ralf. Henham, 2003: 80-83). در مقررات دیوان سردرگمی و فقدان شفافیت سبب ایراد انتقاد توسط هردو گروه فوق گردیده است.

در خصوص خاصیت سزادهی مجازات‌ها با توجه به اهداف تعیینی اساس‌نامه، از جمله ارعاب و بازدارندگی و با توجه به آشنایی جامعه‌ی جهانی با ویژگی مذکور در طول سالیان دراز در حوزه‌ی داخلی تردیدی وجود ندارد. فقط اختلاف نظر میان توجیحات عقلایی و متعارف مجازات‌ها با توجیحات اخلاقی و تناسب و هماهنگی این دو با یکدیگر است. اختلاف در اصل در ادراک و برداشت‌هایی است که از سزادهی در ارتباط با جنایات بین‌المللی صورت می‌گیرد. مثلاً اغلب در ضرورت عقلانی اعمال شدیدترین مجازات‌ها در قبال جنایات بین‌المللی اتفاق نظر دارند، ولی این مطلب به معنای برخورداری از توجیه اخلاقی نیست و توجیه اخلاقی نیازمند علل و عوامل خارجی دیگری جز تناسب مجازات است. این موضوع در سطح جهانی و بین‌المللی به دلیل گستردگی آرا و عقاید دارای تنش و تعارض بسیار زیادی است. نمونه‌ی بارز آن در جریان محاکمه‌ی فورووندزیا در دادگاه ICTY مورد مباحثه‌ی کامل قرار گرفته و با شدت مجازات به عنوان تنها معیار سزادهی مخالفت شده است. (Judgment prosecutor. V. Furundzija, case. No. IT-95-17/1-T. 10. Dec. 1998) اما اختلاف نظر در خصوص بحث عدالت ترمیمی و آموزه‌های آن است، بدین ترتیب که آیا با توجه به اینکه حتی در حوزه‌ی داخلی، عدالت ترمیمی در خصوص جنایات شدید، راهبرد درجه دوم و فرعی است، امکان اعمال آن در حقوق کیفری بین‌المللی متصور می‌باشد یا خیر؟ در این زمینه گروهی ضمن انتقاد شدید از اصل قرار دادن راهبرد ترمیمی در قبال جنایات بین‌المللی معتقدند که این شیوه عمل مخالفت صریح با آموزه «مقابله با فرهنگ بی‌کیفری» داشته و سبب ترویج فرهنگ مصونیت و استمرار ددمنشی می‌گردد. چنانچه «هانا آرنه» معتقد است: «قساوت جمعی مستلزم تحمیل مجازات شدید به دلیل شدت شرارت مستتر در آن است.» (Mark. A. Drumble, ۲۰۰۵: ۵۷۷). در مقابل برخی از نویسندگان معتقدند که یکی از بهترین روش‌های کاهش میزان ارتکاب جنایات بین‌المللی ترضیه‌ی خاطر زیان‌دیدگان و قربانیان جرایم بوده و از طریق کاهش حس انتقام ایشان، زمینه‌های اصلی تنازعات و درگیری‌های گسترده در سطوح داخلی و بین‌المللی تضعیف می‌گردد، لذا با توجه به اینکه بهترین راهبرد برای جبران غرامات و زیان‌های وارده به قربانیان جنایات جنگی و سایر جرایم بین‌المللی توسل به آموزه‌های عدالت ترمیمی است، توجه به این بخش از عدالت را به عنوان اولویت اصلی برای محاکمات بین‌المللی دانسته (Ralf. Henham, 2002: 277-280) و با توجه به عدم اشاره کافی در اساس‌نامه و اسناد مرتبط به این قسمت، به مخالفت با آن می‌پردازند. در این خصوص به نمونه‌ی

آفریقایی جنوبی اشاره نموده و عنوان می‌گردد که راهبرد عدالت ترمیمی سبب برقراری و بازگرداندن صلح و ثبات در جامعه گردید (Mark. J. Osiel., 1995: 463)

البته باید عنوان گردد که برخلاف انتظاراتی که در این حوزه به وسیله برخی از نویسندگان عنوان شده و اکثراً با در نظر داشتن تجربیات محاکم موردی سابق بوده است. اساس‌نامه‌ی دیوان برخلاف کلیه اسناد و محاکمات بین‌المللی سابق توجه خاصی به هر دو جنبه‌ی عدالت کیفری و ترمیمی داشته و در حقیقت تلفیقی از آن‌ها را در اسناد مرتبط خلق نموده است، بطوریکه در عین تأکید فراوان بر شدت مجازات‌ها و توجه به خاصیت ارضایی و بازدارندگی آن‌ها، در بخش‌های متعدد چه در اساس‌نامه و چه در قواعد ادله و دادرسی صراحتاً به جبران غرامات و خسارات وارده به قربانیان اشاره نموده و سازوکارهای متفاوتی برای عملی شدن ایده‌ی فوق نیز ترتیب داده است. به همین دلیل نویسندگانی چون هنهام اذعان دارند که عدالت ترمیمی در جاهای مختلف اساس‌نامه همانند عدالت کیفری دارای جایگاه مناسب و معتبری در آموزه‌های کیفری اساس‌نامه و اسناد مرتبط آن است (Ralf. Henham, op. cit: 80-85)

در پایان این بند باید خاطر نشان نمود که انتقادات دیگری نسبت به اهداف تعیینی دیوان در ارتباط با مفهوم نظم حقوقی بین‌المللی در حفظ انتظام جهانی، مفهوم حکومت قانون و برداشت‌های متعددی که از آن صورت گرفته و مسائلی نظیر آن مطرح شده است که با توجه به اینکه مطالب مذکور مختص به حقوق کیفری بین‌المللی و اساس‌نامه نداشته و ابهاماتی است که بر کل جامعه‌ی انسانی و حوزه‌ی حقوق کیفری وارد است از پرداختن به آن‌ها پرهیز می‌نماییم.

5. فقدان مشروعیت

یکی از انتقاداتی که بیشتر از جانب حقوق‌دانان دولتی کشورهای غیرعضو اساس‌نامه عنوان گردیده، مسئله‌ی فقدان وجود ارتباط دموکراتیک میان دیوان و اتباع دولت‌های غیر عضو است، (Madeline, op.cit: ۵۹۶-۵۹۹) مسئله‌ای که منجر به ایراد خدشه به مشروعیت دیوان می‌شود. در توضیح آن چه گفته شده است که با توجه به اینکه اساس‌نامه برخلاف مقررات لازم‌الاجرای جهانی که اغلب در قالب عرف بین‌المللی درآمده و بدون توجه به رضایت یا عدم رضایت دولت‌ها بر آن‌ها تحمیل می‌گردد، در قالب معاهده و قرارداد تدوین گشته و به تصویب رسیده است. لذا باید از اصول قراردادهای بین‌المللی تبعیت نموده و شامل دولت‌هایی که آن را نپذیرفته یا آن را تصویب ننموده‌اند، نگردد، بنابراین هر قاعده‌ای که خلاف این مطلب باشد، سبب کاهش مشروعیت اصل اساس‌نامه و دیوان ایجاد می‌شود. در این زمینه آمده است: «اعتباری که دیوان مدعی است برای مردم‌سالاری قائل است به شدت مورد انتقاد برخی از نویسندگان قرار گرفته و به دلیل توسعه‌ی صلاحیت آن بر اتباع و شهروندان دولت‌های غیرعضو به عنوان سندی نامشروع و غیردموکراتیک محسوب می‌گردد.» (Erik. K. Leonard, op.cit : ۱۴۷) برخی حتی ادعای جهان‌شمولی اساس‌نامه و جهان‌شمول بودن مقررات آن را به عنوان نهاد فراملی، دلیل بر مشروعیت تلقی نمی‌نمایند.

در این خصوص لازم است اشاره شود که به نظر نمی‌رسد مردم هیچ کشوری در صورتی که به ذات و ماهیت اصلی و واقعی اساس‌نامه پی ببرند و از تبلیغات سوء صاحبان قدرت در تلقی بدبینانه از آن رهایی یابند،

مخالف ایده‌ها و تفکرات آن باشند. مؤید مطلب فوق حمایت شدید و گسترده‌ی سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی و کلیه‌ی اعضای جامعه‌ی مدنی و حضور فعال آن‌ها در کلیه‌ی مراحل شکل‌گیری دیوان می‌باشد. آیا مشروعیت چیزی جز این حمایت حداکثری اعضا و صاحبان اصلی جهان است؟ آیا مخالفت تنی چند دیپلمات و سیاست‌مداری که در تدوین برنامه‌های خود به هدفی جز تثبیت قدرت و استمرار آن فکر نمی‌کنند، می‌تواند سندی جهانی، با اهداف متعالی جهانی را نامشروع تلقی نماید. از طرف دیگر بارها عنوان شده است که اساس‌نامه حاوی مطلب و بدعت جدیدی در دنیا و حقوق کیفری جهان نبوده، بلکه اغلب مقررات پراکنده‌ی کیفری را که از سال‌ها پیش در سطح جهانی و بین‌المللی به عنوان قاعده‌ی الزام‌آور جهانی پذیرفته شده است، مورد تأکید و تأیید مجدد قرار داده است. لذا وقتی اصول الزام‌آور جهانی، خاصیت عرف بین‌المللی می‌یابند، دیگر بحث فقدان مشروعیت، محلی از اعراب نخواهد داشت، مگر اینکه از جانب اقلیت کشورهای مستبد و قدرت‌طلبی مطرح گردد که نمی‌خواهند مانعی در راه امیال و مطامع سیاسی و توسعه‌طلبی خود ببینند.

از ایرادات دیگری که در فقدان مشروعیت اساس‌نامه و دیوان از جانب برخی از نویسندگان مطرح شده است، مسئله‌ی نادیده گرفتن نظرات و خواسته‌های جمعیت آسیب دیده از جنایات، به دلیل عدم آشنایی قضات تصمیم‌گیر با خواسته‌های ایشان است (۱۷: Jenia. Jontcheva. Turner, op. cit: ۱۷) و حتی برعکس دست قضات در ارائه‌ی تفاسیر متفاوت از جوامع و مردم آسیب دیده بازگذاشته شده است. در چنین حالتی با عنایت به ایجاد فاصله‌ی ذهنی میان قضات و اذهان جوامع آسیب دیده، دیوان و تصمیمات آن در نظر آن‌ها فاقد مشروعیت خواهد بود. در تأیید نظرات خود به شواهد تجربی و سوابق تاریخی استناد نموده و معتقدند که: «شواهد نشان داده است که اعمال قوانینی از بالا معمولاً مورد مخالفت محاکم دولتی قرار گرفته و در طول زمان تأثیر و کارکرد خود را از دست می‌دهند چون بدون در نظر گرفتن تمایلات و درخواست‌های ملی صورت می‌گیرد.» (۲۴: IBID). دوری دیوان از محل آسیب‌های وارده ناشی از جنایات بین‌المللی در محاکم موردی رواندا و یوگسلاوی ثابت نمود که بعد مسافت سبب سلب اعتماد عمومی آسیب‌دیدگان از دیوان شده و ضمن خدشه‌دار کردن مشروعیت آن‌ها، این محاکم را به جانبداری از جانبداران محکوم می‌نماید. لذا معتقدند که با توجه به دوری دیوان کیفری بین‌المللی از اغلب وضعیت‌هایی که در حال حاضر در دست اقدام دارد یا در آینده شروع به تعقیب می‌نماید، مشکل عدم مشروعیت و بی‌اعتمادی نسبت به آن نیز وجود خواهد داشت. در حالیکه مسئله‌ی مشروعیت محلی این محاکمات با توجه به حساسیت بسیار زیاد رسانه‌ای جمعی و مردم عادی به دلیل برخورد مستقیم با موضوع نقض حقوق بشر، بسیار ارزشمند است، زیرا وقتی مردم خود در جریان محاکمات آنچه بر آنان گذشته قرار نگیرند امکان حصول به صلح و آشتی و حکومت قانون بسیار سخت خواهد بود (Paul. Schiff. Berman, 2005:432-433). به عنوان نمونه محاکمات کلاوس باربی در فرانسه، محاکمات داخلی مرتکبان قتل و ناپدیدسازی در برهه‌ی حکومت نظامی آرژانتین، محاکمه آیشمن در اسرائیل و سایر محاکمات ملی، به دلیل پوشش ملی و رسانه‌ای بسیار قوی تأثیر بیشتری در روند صلح و ثبات سیاسی کشورهای مزبور

گذاشت، تا محاکمات ICTY و ICTR که به دلیل بین‌المللی بودن و دوری از محل در رسانه‌های محلی نمود گسترده‌ای نداشته و حتی به وسیله‌ی جمعیت دولت‌های آسیب‌دیده نیز تعقیب نمی‌شدند (Jenia. Jontcheva.Turner, op. cit.: ۲۷-۲۸).

نهایتاً از جمله موارد دیگری که با استناد به آن مشروعیت اساس‌نامه از جانب منتقدان زیر سؤال می‌رود، موضوع قدرت اختیاری شروع تعقیب از جانب دادستانی اساس‌نامه است. منتقدان با توجه به قدرت بی‌حد و حصر دادستانی و با عنایت به امکان خروج وی از بی‌طرفی به دلیل داشتن قدر مطلق و فسادآور بودن چنین قدرتی، آن را به عنوان نقطه‌ی ضعف اساس‌نامه در دوری از مشروعیت جهانی و بین‌المللی می‌دانند، بویژه که از طرف تدوین‌کنندگان ابزارهای کنترلی دقیق و معیارها و ضوابط مشخصی برای چگونگی اعمال این حق، تعیین نگشته است (آل حبیب، 1378: 276)

در لابلای نوشته‌های انتقادآمیز از اساس‌نامه و دیوان به موارد دیگری از فقدان مشروعیت آن اشاره شده است که مهم‌ترین آن‌ها به دوری یا تلاش در دور نشان دادن اساس‌نامه از مردم و اعضای اصلی جامعه جهانی اشاره دارند، ولی وقتی به کنه و ذات انتقادهای مراجعه شده و در دلایل و مبانی آن‌ها دقت می‌شود، قریب به اتفاق آن‌ها دارای ریشه‌های غیرعقلایی نامشروع و مهم‌تر از همه غیردموکراتیک هستند. زیرا اغلب آن‌ها فقط به دنبال برتر و مطلق نگه داشتن قدرت‌های داخلی و حاکمیت‌ها در سطوح داخلی هستند. مشروعیت مورد پذیرش این گروه از منتقدان، کسب رضایت دولت‌ها و ارضای تمایلات سیاسی آن‌ها است و چون اساس‌نامه را مخالف آن می‌بینند، به عداوت با آن می‌پردازند، ولی چون به دلیل بالا رفتن سطح هوشیاری همگانی دنیا امکان مقابله سخت و خشن را با این نهاد جهانی ندارند، از دیپلماسی نرم و منعطف استفاده کرده و به دنبال متزلزل کردن پایه‌های نظری آن (اهداف، مبانی، رویه‌ها، ساختارها، عکس‌العمل‌ها و غیره) هستند تا از این طریق آن را در نظر مردم خود غیرموجه جلوه نمایند. از طرف دیگر در مبحث جهانی و بین‌المللی باید مشروعیت را متناسب با موضوعات بین‌المللی تأثیرگذار در دو نوع مورد تحلیل قرار داد، زمانی نهاد و سازمان بین‌المللی به دنبال اجرای سیاست بین‌المللی و تنظیم و تنسيق امور سیاسی در سطح جهانی است و با ملت‌ها و اعضای اصلی جامعه ارتباط مستقیمی ندارد در چنین مواقعی مشروعیت به معنای موافقت حداکثری دولت‌ها و واحدهای سیاسی دنیا یا نمایندگان رسمی آن‌ها است که در قالب تعهدات و قراردادهای دوجانبه یا چندجانبه منعکس می‌گردد. اما گاهی هدف از نهادهای بین‌المللی و جهانی تحدید حاکمیت مطلق و قیدوبند زدن به نحوه‌ی اعمال قدرت و در درجه‌ی اول حفظ و تأمین حقوق و آزادی‌های بشری کلیه‌ی افراد و ملل جهان است. به عبارت دیگر این نوع ارگان‌ها و نهادها به این دلیل ایجاد می‌شوند که جلوی سببیت و ددمنشی صاحبان قدرت را بگیرند، در این صورت آنچه عقل و بینش متعارف عقلایی حکم می‌نماید، ضرورت اخذ موافقت اکثر اعضای اصلی جامعه‌ی مدنی جهانی، بدون تجویز دخالت دولت‌ها در اثرگذاری سوء بر نظرات و آرای ملت‌های جهان است، حال وقتی به کلیات اساس‌نامه نظری می‌افکنیم، ملاحظه می‌نماییم که این نهاد ایجاد شده تا

لگامی باشد بر زیاده‌روی‌های قدرت در تضييع حقوق ملت و بشریت، لذا بیشترین نفع و فایده را از نهاد مذکور کلیه ابنای بشری در تمام جهان خواهند بود. در نتیجه مشروعیت آن نیز منوط به پذیرش و تأکید اکثریت اعضای جامعه‌ی جهانی است و حتی در هنگام اظهار نظر در خصوص چنین نهادی دولت‌ها و ارگان‌های کاملاً سیاسی باید بی‌طرف و بدون حق رأی باشند. بنابراین اگر اساس‌نامه فاقد مشروعیت باشد، نه از بابت عدم تأیید اکثریت مردم جهان از کلیه‌ی اکناف و قاره‌ها است. بلکه به دلیل واگذاری حق و قدرت تصمیم‌گیری به سیاستمداران و صاحبان قدرت در موافقت با تأسیس یا عدم تأسیس آن است وگرنه اگر به جامعه‌ی مدنی جهانی اجازه‌ی اظهار نظر مستقیم داده شود تا در خصوص نهاد مذکور اظهار نظر واقعی خود را اعلام نمایند، مطمئناً اکثریت بالایی از آن‌ها از چنین نهادی حمایت قاطع و مستحکم خواهند نمود. لذا بهترین پیشنهادی که در جریان تصویب اساس‌نامه در کشورها می‌توانست مطرح باشد، واگذاری موضوع الحاق یا عدم الحاق به اساس‌نامه و دیوان به فراندوم عمومی است، در حالیکه در وضعیت فعلی این امر به عهده‌ی گروهی سیاستمدار قرار گرفته که فقط در خصوص آن‌ها می‌توان گفت که «اصل و ظاهر در این است که مبین اراده و خواست عمومی اکثریت جامعه خود هستند» ولی آیا جز معدودی از کشورهای جهان، این اصل تخصیص اکثر نخورده است و سبب استهجان نگردیده است به طوریکه جای اصل و استثنا واژگون گشته است. در خصوص مسئله‌ی عدم مشروعیت دیوان به دلیل دوری از محل و جامعه‌ی آسیب دیده و در نتیجه عدم آشنایی با واقعیات جامعه مذکور، مطلب و ایراد وارده کاملاً صحیح بوده ولی به معنای آن نیست که در جنایات بین‌المللی موضوع به سران داخلی واگذار گردد، زیرا اگر دست خود ایشان به خون آلوده باشد، انتظار قضاوت عادلانه از آن‌ها امری عبث و بیهوده خواهد بود، مانند نمونه‌ی بارز محاکم نمایشی لایپزیک در برهه‌ی بعد از جنگ اول جهانی که تمام هم و غم قضات آلمانی تلاش در جهت تبرئه‌ی متهمان جنایات جنگی و قتل عام‌های گسترده بود بلکه همچنان قضاوت باید در دست قضات بین‌المللی باشد. اما در چنین مواردی به نظر می‌رسد اگر قضات دیوان اقدام به ایجاد شعبه‌ای موقتی در سرزمین آسیب دیده بنمایند و در آنجا از قضات و حقوق‌دانان بی‌طرف و متبخر داخلی با وجهه‌ی بین‌المللی نیز استفاده نمایند، ایراد مذکور به سهولت برطرف گردد، البته چنین پیشنهادی صرفاً به عنوان یک توصیه‌ی خام مطرح بوده و قطعاً اظهار نظر علمی و کارشناسی در این خصوص منوط به انجام مطالعات و تحقیقات مفصل و گسترده و اخذ نظرات کلیه متخصصان این حوزه خواهد بود. موضوعی که در تحقیقات مستقلی امکان پیگیری و تفصیل دارد.

نتیجه گیری

چالش جزء لاینفک هر نهاد اجتماعی بوده و اساس‌نامه و دیوان نیز هیچگاه خود را در قالب سند کامل و بی‌نقض ارائه نداده و تدوین‌کنندگان آن‌ها و حامیان اصلی تفکر اساس‌نامه بارها عنوان نموده‌اند که این سند مهم جهانی و دیوان ناشی از آن همانند هر پدیده‌ی اجتماعی و انسانی، فارغ از ایرادها و نقایص نمی‌باشد و اصولاً بشر در ایجاد نهادهای جهانی در طول اعصار گذشته با کاستی‌های متعددی مواجه بوده است، از طرفی

مورد تأیید همه‌ی اعضای جامعه دولت‌ها نیز نمی‌باشد. در همین زمینه «فیلیپ کیرش» ریاست دیوان کیفری بین‌المللی و «جان. تی. هلمز» از قضات برجسته کانادایی و فعالان و حامیان جدی اساس‌نامه، می‌نویسند: «اساسنامه سند کامل و بی‌عیب و نقصی نیست و سند حاوی کلیه دیدگاه‌های بین‌المللی هم نمی‌تواند باشد، این سند دارای مشکلات فنی فراوان و ساختاری ناشیانه بوده و حاکی از مصالحه و آشتی غیرقابل پذیرشی است...» (Philippe. Kirsch & John. T. Holmes, op. cit: 11-12) لذا اصل وجود چالش و ایراد مورد انتظار بوده و در دنیای اعتباری که جز قادر متعال هیچ کمال مطلق وجود ندارد، ملاحظه نمودیم که اساس‌نامه و دیوان نیز مبری از این خاصیت نهادهای جمعی و همگانی نیست. اما در تحلیل چالش‌های هر نهادی باید اصولاً میان موانع و چالش‌های لاینحل و قابل حل تفاوت و تمایز قایل گردید، بدین صورت که گاهی اوقات آسیب و چالش وارده بر نهاد اجتماعی ناشی از کاستی‌ها و نواقص ذاتی یا ایجاد خود نهاد است، یعنی در مرحله‌ی خلق آن، بنا به هر دلیل ناشی از عدم دقت، فقدان تخصص، تجاهل آگاهانه ناشی از مصالحه و غیره، بانیان و خلق‌کنندگان نهاد، ماحصلی را بیرون داده‌اند که با ایده و تصور یا اهداف ایجاد آن انطباق نداشته یا ابهامات متعددی در آن لاینحل باقی مانده است. چنین ایراداتی در طول زمان و با گذشت مدتی از کارکرد نهاد مذکور در قالب طرح‌های اصلاحی و بازنگری قابل ترمیم بوده و اصولاً تحت عنوان چالش‌های فرعی و قابل حل محسوب می‌گردند. لیکن زمانی چالش‌ها دارای منشأ و مبنای غیرارادی بوده و مربوط به بخش‌هایی از زندگی جمعی انسان می‌گردد که یا امکان حصول توافق جمعی در خصوص آن‌ها امکانپذیر نمی‌باشد و یا اصلاً بشر را یارای درک واقعیت خدادادی آن‌ها در حال حاضر و با وجود پیشرفت‌های متعدد علوم و فناوری نیست. با تبیین چالش‌ها و موانع گوناگون نظری و فلسفی پیش روی دیوان کیفری بین‌المللی ملاحظه کردیم که اغلب چالش‌ها و آسیب‌ها از انواع قابل حلی محسوب می‌شوند که در صورت تقویت و گسترش سطح هوشیاری جهانی و پرهیز از سیاست‌پردازی و قدرت‌طلبی در سطوح داخلی و خارجی و وجود اراده‌ی واقعی و مصمم در همه اعضای رسمی و غیررسمی جامعه جهانی، خروج از بحران‌های فراوان ناشی از اغلب آن‌ها وجود دارد. در مورد آن‌هایی که از انواع لاینحل محسوب می‌شوند نیز دیدیم که اغلب در زمره‌ی چالش‌های زندگی جمعی به صورت کلی بوده و مربوط به بخش و گستره‌ای که دیوان به دنبال مدیریت هوشمند آن است، نمی‌باشند. ولی در هر حال نباید فراموش کنیم که دیوان و اسناد متعدد آن برای دنیای واقعی فعلی ترسیم گشته و باید در چنین مسیری نیز حرکت نماید، لذا در چنین جوی انتظار موفقیت سریع و کوتاه مدت از این نهاد علاوه بر این که خلاف ذات زندگی جمعی است که معمولاً حرکت کند و تدریجی دارد، انتظار دوییدن از نهادی است که صرفاً توانایی حفظ تعادل خود را در حالت ایستاده دارد.

یادداشت‌ها

1. August Comte (1857-1789) وی پدر جامعه‌شناسی جدید نام گرفته و معتقد به استفاده از روش‌های علوم طبیعی و تجربی در تحلیل‌های اجتماعی بود. به همین دلیل، علوم اجتماعی نوینی ایجاد نموده و آن را «فیزیک اجتماعی» نام نهاد و معتقد بود که از طریق مشاهده و آزمایش تحلیل‌های علوم اجتماعی به واقعیت نزدیک‌تر خواهد بود (کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، (تهران، 1380) ص 23-72

2. «ساده‌سازی» فرآیندی که با استناد به آن معضلات و مشکلات، بسیار ساده و ابتدایی جلوه داده می‌شود تا به راحتی امکان نقد و رفع آن‌ها فراهم گردد. نقطه مقابل آن، بزرگ‌نمایی (Exaggeration) است.
3. نمونه‌ی بارز آن سرکوبی شدید اعتراض مسلمانان در جدیدترین اقدامات ضد بشری دولت چین است که ژولای 2009 صورت گرفت.

منابع

- آشوری، محمد (1375)، "بین‌دادرسی کیفری"، جلد اول، تهران، انتشارات سمت.
- آل حبیب، اسحاق (1378)، "دیوان کیفری بین‌المللی در یک نگاه: ضرورت‌ها و نگرانی‌ها"، دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- دوکلانژ، فوستل (1354)، "تمدن قدیم"، ترجمه‌ی نصراله فلسفی، تهران، انتشارات کیهان.

رابرتسون، جفری (1383)، "جنایات علیه بشریت"، ترجمه‌ی جمعی از مترجمان گروه پژوهشی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

شبث، ویلیام. ا. (1384) "مقدمه‌ای بر دیوان کیفری بین‌المللی"، ترجمه‌ی سید باقر میرعباسی، تهران، انتشارات جنگل.

ضیائی بیگدلی، محمدرضا (1385)، "اسلام و حقوق بین‌الملل"، تهران، انتشارات گنج دانش.

مورژئون، ژاک (1380)، "حقوق بشر"، ترجمه‌ی دکتر احمد نقیبزاده، تهران، انتشارات دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی.

وارنر، دانیل، (1382) "حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه (کنکاشی برای جهانی ساختن)"، ترجمه‌ی سلاله حبیبی امین، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی.

Ahmed. E. Nassar (2003), "The ICC and applicability of international Jurisdiction under Islamic law", Chicago. J. Int. L, Vol.4

Antonio. Garapon (2004), "Tree challenges for international criminal justice", J. Int. Cri. Jus, Vol.2

David, Wippman (2006), "*Exaggerating the ICC*", in Joanna. Harrington and others.

Eric. K. Leonard (Ashgate-2005), "*The onset of Global Governance—International relation theory and ICC*".

Hans. kochler (New York-2003), "*Global Justice or Global Reveange, International criminal Justice at the crossroads*"

Jane.E.Stromseth (2003), "*Accountability for atrocities (national and international responses)*", Transnational Publisher Ink, Ardsely

Jenia. Jontcheva. Turner (2005), "*Nationalizing international criminal law*", in Stanford. j. Int. L, vol. 41

Joanna. Harrington and others, (McGill Uni. Press - 2006), "*bringing power to Justice: The prospect of the ICC*".

Kai. Ambos (2003), "International criminal procedure", Int. Cri. L. Rev, No.3

M. Cherif. bassiouni and Christopher. L. blakesley (1992), "The need For an international criminal court in the new international world order", Vanderbilt J. Transnational L, Vol. 25, No. 2

M. Cherif. Bassiouni (2006), "The perennial conflict between international criminal Justice and realpolitik", Geor. St.Uni. L. Rev, Vol.22, No.3

M. Cherif. Bassiouni (2003), "*Introduction to International criminal law*", Transnational Publishers Inc.

M. Delmas – Marty (2003), "The contribution of comparative law to a pluralist conception of international criminal law", J. Int. Cri. Jus, Vol. 1, No. 1

M. Delmas - Marty (2006), "Interactions between national and international criminal law in the ...", J. Int. Cri. Jus, Vol.4

Madeline. Morris (2001), "High crimes and misconceptions: The ICC and non Party states", L & Contemporary Problems, Vol.64

Malcolm. Shaw (1998), "The ICC: Some procedural and evidential issues", J. Armed Conflict L, Vol. 3

Mark. A. Drumbl (2005), "Collective violence and individual punishment: the criminality of mass atrocity", in. Nor.W.Uni.L. Rev, Vol. 99,No.2

Mark. J. Osiel (1995), "Legal remembrance of administrative massacre", Uni. Penn. L. Rev, Vol. 144

Michael. L. Smidt (2001), "An international criminal court: An effective means of deterrence?", Military L. Rev, Vol. 167

Mina. Schrag (2004), "Lessons Learned from ICTY experience", J. Int. Cri. Jus, Vol.2

Mohamed. Elewa. Badar, (6 Aug 2008), "*Shari'a and the ICC Jurisdiction: Some preliminary reflections*", Salzburg university Alumni

Paul. Roberts and Nasem. McMilan (2003), "For criminology in international criminal justice", in. J. Int. crime. Jus, Vol.1

Paul. Schiff. Berman (2005), "From international law to law and Globalization", in. Clombia. J. of Transnational. L, Vol. 43

Payam. Akhavan (1998), " Justice in the Hague peace in the farmer Yugoslavia?", H. R. Quar. Vol. 20, No.4

Ralf. Henham (2002), "The international of sentencing: reality or myth", Int. J. Soc. L, Vol.30

Ralf. Henham (2003), "The Philosophical foundations of international sentencing", in. J. Int. crime. Jus, Vol.1

Reed. Brody (2002), "Book Review", Ame. J. Int. L, 96, No.1

Rolf. Einar. Fife (2000), "The international criminal court: whence it came where it goes?", Nordic J. Int. L, Vol. 69

Sharon. A. Williams (2000), "The Rome Statue on the International criminal court from 1947 to 2000 and beyond", OSG. L. J, Vol. 38, No. 2

Sylvia. De. Bertodano (2002), "Judicial independence in the international criminal court", Leiden. J. Int. L, Vol. 15

Theodor. Meron (1995), "From Nuremberg to The Hague", *Military L. Rev.*, Vol. 149

William. W. Burke. White (2008), " Proactive complementarity the ICC and national court in the Rome system of international justice", *Harvard Int. L. J.*, Vol. 49, No. 1